

سفری به کره شمالی



از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

اردیبهشت ۱۳۹۳ (مه ۲۰۱۴)

فهرست مقالات

۱- پیشگفتار حزب کار ایران (توفان) بر این سفرنامه

۲- سفری به کره شمالی

مقالات ضمیمه

۳- به مناسبت ۶۵ سالگی استقلال کره شمالی
حضور امپریالیسم آمریکا در کره، ادامه سیاست اشغال کره توسط ژاپن استعمارگر است

۴- جنایت ضد بشری بر ضد خلق کره در تجاوز به کره

۵- کنفرانس ژنو و حق تعیین سرنوشت خلق کره



پیشگفتار حزب کار ایران (توفان) بر این سفرنامه

حتما شما هم تبلیغات سازمانهای جاسوسی و امنیتی غرب را در مورد کره شمالی شنیده اید. مسلمان هستند کسانی که به علت عدم دسترسی به اسناد واقعی در سیل افتراآت و دروغ‌پراکنی‌های امپریالیستها غرق می‌شوند و به سردرگمی دچار می‌گردند. ما برای اینکه نوع تبلیغات سراپا دروغ و ساختگی غرب را بر اساس اطلاعات افراد مجهول الهویه و ناشناس با آمارهای دستکاری شده و مسخره بیاد خوانندگان آوریم به بازگویی یکی از این جعلیات می‌پردازیم. این جعلیات را کسانی رواج می‌دهند که تمام تاریخ روابط خارجی و دیپلماتیک شان بر اساس دروغ و ریاکاری بنا شده است. جنایاتی را که امپریالیست آمریکا با دروغ و ریاکاری و پرونده سازی در کره، ویتنام، کامبوج، لائوس، افغانستان و عراق و... مرتکب شده اند، امروز بر کسی پوشیده نیست. ابوغریب و گوانتانامو و بگرام تنها مشتکی از خروارند. آنها کوبا، نیکاراگوئه، عراق، ایران، سوریه، نوار غزه و... را تحریم اقتصادی کرده و نمی‌گذارند به آنها دارو و مواد غذایی برسد. در عراق یک میلیون کودک عراقی نابود شدند. آنها که مسبب گرسنگی در سراسر قاره آفریقا هستند، ریاکارانه بر "گرسنگی کشیدن" مردم کره شمالی که تا دیروز قربانیان بمبهای میکروبی ژنرال مک آرتور بودند، اشک تمساح می‌ریزند و به جعل اخبار دست می‌زنند. این جنایتکاران بی وجدان برای تحقق سیاستشان این بار به عنوان "ناجیان بشریت" به میدان می‌آیند و یک سانحه طبیعت را بهانه ساخته تا از آن سرمایه سیاسی تهیه کنند:

"یکی از گزارشگران خبرگزاری «آسیا پرس» می‌گوید که در دوره اخیر تعداد زیادی از افرادی که در کره شمالی با این رسانه در تماس هستند در مورد آدمخواری وقایع زیادی را تعریف کرده‌اند. یکی دیگر از همین شهروندانی که برای «آسیا پرس» خبر ارسال می‌کند، گفته است که چندی پیش مردی را به خاطر بیرون کشیدن جسد نوه‌های خود از قبر و خوردن باقی مانده گوشت آنها دستگیر کرده‌اند. گزارش‌ها حاکیست مواد غذایی از دو استان کره شمالی صادره شده و به پیونگ یانگ برده شده است. خشکسالی نیز ذخایر غذایی را به شدت کاهش داده است. روزنامه ساندی تایمز به نقل از یک مقام رسمی حزب حاکم کارگران کره نوشت: در روستایی در بخش چونگدان، مردی که از گرسنگی دیوانه شده بود فرزند خود را پخت و خورد. مقامات سازمان ملل در سفری که دولت پیونگ یانگ حامی مالی آن بود از این منطقه دیدار کردند، اما گزارش‌های محلی حاکیست بعید است، آنها به مناطق قحطی زده رفته باشند. این نخستین باری نیست که گزارش‌های آدمخواری از کره شمالی منتشر می‌شود. در ماه مه سال گذشته میلادی، موسسه اتحاد ملی در کره اعلام کرد: یک مرد بعد از اینکه بخشی از بدن همکارش را خورد و سعی داشت باقیمانده‌های آن را به عنوان گوشت گوسفند بفروشد، اعدام شد. مرد دیگری نیز دختری را کشت و خورده و سومین گزارش آدمخواری در سال ۲۰۱۱ ثبت شد. مرد دیگری پس از کشتن ۱۱ تن و فروش گوشت آنها به عنوان گوشت خوک در ماه مه اعدام شد. همچنین گزارش‌هایی از آدمخواری در شبکه اردوگاه‌های زندانیان این کشور نیز اعلام شده است.

کره شمالی در دهه ۱۹۹۰ دچار قحطی وحشتناکی شد که منجر به کشته شدن بین ۲۴۰ هزار تا ۵ / ۳ میلیون نفر شد."

امنیتی غرب در مورد کشور مستقل کره اشغال کشور نیمه مستعمره کره جنوبی برای همه‌ی منابع خبری این بازگوئیها و گزارشها، ادعائی و خنده دار هستند. گزارشگران این روستاهای کره شمالی "استبدادی و تحت نظر دارند و در حالی که خودشان با اشتهای غذاهای شاهدند که دیگران از بی غذایی، هموطنانشان را می‌خورند، حاضرند و چله



این نمونه تبلیغات سازمانهای شمالی است، تا توجیهی برای فریب افکار عمومی بیابند. گمنام و مجهول الهویه و مطالب خیری، در همه‌ی و کنترل" شده حضور فعال لذیذ می‌خورند، حاضرند و را می‌درند و تناول می‌کنند. معلوم نیست که این درندگان کره شمالی، چرا این مخران چاق و چله

حاضر در محل را نمی درند. برای جاعلان تعداد "کشته ها" بین ۲۴۰ هزار تا ۳/۵ میلیون نفر است. تفاوت بین این دو رقم، دو میلیون و هفتصد شصت هزار نفر است. ولی برای کسانی که جان انسانها ارزشی ندارد و بیش از سه میلیون نفر از آنها را در ویتنام و میلیونها نفر از آنها را به عنوان "زردک" در کره کشته اند، اهمیتی ندارد.

رفیقی که برای کشف حقیقت از میان انبوهی از دروغ و ریاکاری به کره شمالی سفر کرده بود، نگاه خویش را نسبت به آنچه که شاهد بود بر صفحه کاغذ آورده است و آنرا "نگاهی به کره شمالی" نامیده است.

ممکن است همه خوانندگان با این نوع نگاه موافق نباشند و یا بر پاره ای برداشتها از زاویه دیگری برخورد کنند، ولی آنچه در این همانگونه که بیان "سفری به کره و در عین حال از اعتمادی برخوردار چشم می خورد، است که ممالک



شمالی" نامیدیم
سندیت قابل
است، آنچه به
نفی اکاذیبی

امپریالیستی، این دشمنان بشریت، توسط رسانه های هدایت شده و انحصاری امپریالیستی با نیت شستشوی مغزی و انحراف افکار عمومی در مورد کشور کره شمالی رواج می دهند. تاریخی که امپریالیستها بنویسند، تاریخ دروغهاست. حزب کار ایران(توفان) با ابراز امتنان از اعتمادی که به حزب ما صورت پذیرفته است، این سفرنامه را برای آگاهی عموم به چاپ می رساند تا در عین حال روشن کند که ما با کُر دستجمعی گروه ها و تشکلهای ضد کمونیست ایرانی که با نقاب "کمونیسم" بر چهره، به دشمنی با طبقه کارگر می پردازند و در ایران بلندگوی امپریالیستها هستند و با کاوشگری و پژوهش بیگانه اند، کاری نداریم و از خانواده واحد نیستیم.

حزب ما برای روشنی بخشیدن به تاریخ مبارزه مردم کره بر ضد استعمار ژاپن و آمریکا ضمایمی نیز بر این سفرنامه افزود که به درک بهتر از مسایل کره و افشاء نقش امپریالیستها یاری می رساند. ما این ضمایم را در آخر کتاب به صورت فصل جداگانه ای اضافه کرده ایم.

حزب کار ایران(توفان)

اردیبهشت ۱۳۹۳ مه ۲۰۱۴



سفری به کره شمالی

آن آشنای من، دیگر نیست، شوخی و جدی را درهم می آمیخت، هرچه می گفت، نمی دانستی شوخی است، یا جدی. روزی از من پرسید "آیا تنت می خارد که اسباب گرفتاری و درد سر برای خودت درست کنی؟". شاید در نهان حق داشت و من واقعا اسباب گرفتاری برای خودم درست می کنم. پنج سال از آن روزها می گذرد که برنامه مسافرت به کره شمالی می چیدم و رخت سفر می بستم. ژوئن ۲۰۰۸ بود.

بارها از خود پرسیده ام آیا در نهان عقده ای در دل دارم. چرا هوسم بیشتر دیدار از کشورهای است که موی دماغ اربابان جهان اند. راستی نمی دانم مرحوم جرج بوش دلیو بوش هنوز زنده است یا جز آمرزیدگان. کشورهای را که من هوس دیدارشان را دارم "محور شیطانی" می نامید. دلش برای مردم این کشورها می سوخت. سودای رهایی آنان را از چنگ حکامشان در سر می پروراند، حکامی که در برابر فرمان ارباب به زانو در نمی آیند. بچه هایی هستند نتر و حرف نشنو. ارباب بزرگ جهان از شنیدن نامشان چنان می لرزد که جن از شنیدن بسم الله. این نفرت باید دلیلی داشته باشد، سوال آن چه به ما می گویند. مسلما کاسه ای زیر نیم کاسه است که از ما پنهان می کنند. نمی خواهم تبلیغات رسانه های غربی در ذهن من به حقیقت مبدل شود. من از این احساس کنجکاو، شاید فضولی، راضی هستم، گرچه خالی از درد سر نیست.

اصلا محور شیطانی یعنی چه؟ ما می دانیم خیلی ها نسبت از شیطان هم دروغ گوتراند چه رسد به ارباب، که هر چه به ما گفت دروغ بود.

به خود گفتم برو، ببین در آن سوی مرزها چه خبر است. اما ترس هم داشتم. رفتن به آنجا بی خطر هم نیست. اسم کسی را که از این مرزها می گذرد، جایی نگاه می دارند و برای روز مبادا در پرونده ات می گنجاند تا مدرکی داشته باشند که سرت بوی قرمه سبزی می دهد. بپرسند چرا به آنجاها رفته بودی. مگر ندیدیم و نشنیدیم که آدمهایی را به دام انداختند و ربودند و بردند به جایی که دست آدم دیگر به جایی بند نیست. چرا؟ برای اینکه برای قرآن خوانی به پاکستان رفته بودند، یا برای فضولی به افغانستان بعدا هم معلوم شد نه سر پیاز بودند نه ته پیاز. اما از قرار معلوم تنشان می خارید.

من هم نه سر پیاز بودم و هستم، نه ته پیاز. اما تنم می خارید. این بود که به کوبا رفتم، به فلسطین ... سری هم به ویتنام و لائوس و کامبوج زدم که دیگر محور شیطانی نیستند، اما روزی بودند و آن بلاها به سرشان آمد. دو سال پیش برنامه سفر به سوریه ریخته بودم، اما گفتند دست نگهدار که اوضاع آرامش یابد که نیافت. همین امسال سفری به آمریکای جنوبی در پیش دارم که برخی شان موی دماغ ارباب هستند. می خواهم بدانم آنجا چه خبر است.

و اما کره شمالی. پیش از سفر مطالعاتی و اطلاعاتی در باره تاریخ مملکت کره داشتم. کره جنوبی را بهتر می شناختم. دختری از نزدیکانم با یک مرد کره ای ازدواج کرد. حدود بیست سال است با هم زندگی می کنند. در گذشته سفری هم به کره جنوبی کرده بودم، تا آنجا که فرصت بود با اخلاق و خوی آنها کمی آشنایی داشتم. مردم کره، مانند ژاپنی ها و بیش از آنان از آدم فاصله می گیرند. زود خودمانی نمی شوند. با ادب و احترام برخورد می کنند. یک نوع فروتنی دارند که شاید که شاید از آموزش کنفوسیوس ریشه یافته باشد. دشوار است که با آنها درگیر شوی. حرف هایت را با دقت گوش می دهند و اگر باب طبعشان نباشد، برآشفته نمی شوند، خونسرد می مانند.

نخستین باری که در عمرم نام "کره" شنیدم سال ۱۹۵۰، در سن دوازده، سیزده سالگی بود. پدرم هر شب روزنامه "اطلاعات" می خرید که من هم از خوانندگانش بودم. شبی در تیرت بزرگ آن خواندم که آمریکا به کره حمله کرد نفهمیدم "کره" یعنی چه. گمان بردم جنگ بین آمریکا و کره زمین است. درشگفتی بودم که چگونه آمریکا با سراسر کره زمین می جنگد. تا این که برادر بزرگترم از شگفتی بیروم آورد و گفت که منظور کره زمین نیست. "کره" نام کشوری است در آن سوی چین و ژاپن. پرسیدم چرا اسمش کره است، گفت همانطور که اسم اینجا ایران است.

خلاصه اش این که آمریکا در سال ۱۹۵۰ از راه زمین و دریا و آسمان به جان این کشور کوچک افتاد که گناهی نداشت، جز اینکه استقلال می خواست. شوروی و چین هم به کمک کره شتافتند که تنها تلفات چینی ها یک میلیون نفر بود. خطر درگیری جنگ سوم جهانی در کار بود. آمریکا پیامی به شوروی فرستاد که اگر چین و کره با آمریکا کنار نیایند از بمب اتمی استفاده خواهد کرد. کار بدان جا نرسید اما هرچه توانست از سلاحهای بیولوژیک و شیمیایی بهره گرفت که بخشی از این سرزمین را برای هزاران سال مسموم کرد. اما کره ای ها و چینی ها مقاومت کردند. تلفات و کشتگان آمریکا فراوان بود. بسیاری از ساز و برگ نظامی اش به غنیمت رفت.

اگر تاریخ کره را مطالعه کنید، در خواهید یافت که در طول تاریخ از خاک این کشور جنگی به راه نیفتاده است. در طول بیش از دو هزار سال همسایگی با چین، جنگی میان این دو، در نگرفت. بودیسم و آموزش کنفوسیوس از راه چین به کره رخنه کرد و مورد پذیرششان قرار گرفت. مردم کره هوس جنگ و زدو خورد با دیگران ندارند و همانطور که در بالا گفتیم آدمهای توداری هستند، وقتی می خندند دستشان را روی دهان می گذارند به علامت این که نمی دانند چه بگویند، آیا باید خجالت بکشند؟ نخستین بار که کره گرفتار جنگ شد، یورش فاشیسم ژاپن بود که بی رحمانه این سرزمین را به خاک و خون کشید و از سال ۱۹۱۰ کره را جزء خاک خود به حساب آورد. و با مردمانش مانند برده رفتار کرد. آن قدر زد و کشت و برد که حسابش هیچ جا نیست. سرزمین کره را به دوزخ روی زمین مبدل ساخت.

و ما با آگاهی از تاریخ جنگ جهانی دوم می دانیم که فاشیسم آلمان به جنایاتی دست زد که تاریخ فراموش نخواهد کرد. اما از جنایات فاشیسم ژاپن کم گفته اند.

ژاپن به هر جا رسید روی فاشیسم هیتلری را سفید کرد. نگاهی بر جنایاتی که در کشورهای اشغالی چین، کره و هندوچین صورت گرفت در مجال این نوشته ی کوتاه نیست. اما از قلم فرو نمی اندازم که ارتش ژاپن بیش از سیصد هزار دختر جوان کره ای را از خانواده ها ربود و آنان را به عنوان برده های جنسی در اختیار سربازانش قرار داد.

همین چند هفته پیش تصادفا یک گزارش تلویزیونی از جنایات آزمایش های پزشکی ژاپن بر اسیران بی سلاح و دفاع چینی و کره ای دیدم. آزمایش های درمانی و دارویی که معمولاً ابتداء بر حیوانات می کنند و این نیز اخیراً تقبیح شده است. چرا باید انسانهایی را بدون خواست و توافق خودشان برای پیشبرد امر پزشکی آنهم پزشکی نظامی مورد سوء استفاده قرارداد؟

این گونه آزمایش ها را فاشیسم آلمان نسبت به اسیران انجام داد. اما آن چه حضرات دانشمندان ژاپن انجام می دادند، از قساوت و بی رحمی رو دست نداشت، از آن جمله بود آموزش پزشکان جوان که چگونه می توان گلوله ای را که به یک نفر اصابت کرده، از پیکرش، بدون بیهوشی به در آورد و او را نجات داد. آزمایش بدین ترتیب صورت می گرفت که چند اسیر صدا می کردند، به یک باره به شکمشان، کتف و دست و پایشان تیر رها می کردند و به کارآموزان فرمان می دادند، حالا این گونه گلوله ها را بیرون بیاورند، البته بدون بیهوشی. این آزمایش ها، از آزمایش هایی که روی حیوانات صورت می گرفت کارایی بیشتری داشت و به پزشکی نظامی تجربیات گرانبهایی می آموخت.

این بود که ارتش آمریکا به عنوان فاتح جنگ علیه ژاپن، هیچ کدام از این دژخیمان را مورد بازخواست قرار نداد و به میز محاکمه جنایات جنگی نکشید. همه آنان را با حقوق و مزایای ویژه به خدمت گرفت. در آلمان نیز همین کردند. جنایتکاران جنگ-حالا در خدمت آمریکا- از احترام و آبروی ویژه ای برخوردار ماندند. بسیاری از دستاوردهای علمی آمریکا، پس از جنگ دوم، چه در پزشکی، چه در سایر علوم، صنایع نظامی، فضاوردی، اسلحه سازی ... از برکت این سیاست بود.

برگردیم به تاریخ کره و این که تنفر آنان چه در شمال، چه در جنوب این شبه جزیره نسبت به ژاپن چنان ژرف و پردامنه است که به این زودی ها زوده نخواهد شد. جای شگفتی است که رهبران کره جنوبی، با ژاپن عهد همکاری نظامی علیه کره شمالی بستند و این در حالی که ژاپن با سماجت از پوزش و عذرخواهی از جنایاتش در این سرزمین، سرباز می زند، چه رسد به این که آماده پرداخت خسارت باشد. در کتب درسی ژاپن، در رشته تاریخ به این جنایات کوچکترین اشاره ای نیست. آری پیوسته چنین بوده و هست که جنایتکاران از جنایاتشان پوزش نمی طلبند. آیا کسی شنید که آمریکا از به

کار بردن بمب های اتمی، بیولوژیک و شیمیائی عذر خواسته باشد؟ آیا کسی شنید که آمریکا از متحد عالی مقامش اسرائیل بازخواست کرده باشد که چرا در بمباران لبنان و غزه از بمب های شیمیائی، بمبهای فسفوری استفاده کرده است؟ سهل است تکنولوژی و لوازم آن را نیز در اختیار قرار می دهد. از پس جنگ جهانی دوم آمریکا در همه جا از این سلاحهای کشتار جمعی استفاده برده، بمبهای میکروبی در جنگ کره، بمب های شیمیائی در ویتنام و عراق، بمبهای رادیو آکتیو در یوگسلاوی و عراق، اورانیوم رقیق شده در بالکان و عراق، بمبهای خوشه ای در ویتنام و لائوس و کامبوج، میلیونها مردم بی گناه را به نوع دردناکی به دیار عدم روانه کرده و محیط زیست را برای سده ها و هزاره های آینده مسموم ساخته است. پوزش و معذرت پیش کششان، اما همه اینها فقط نیم غورتش بود و هنوز دو غورت و نیش باقی است.

دو باره برگردیم به تاریخ کره. در زمان اشغال ژاپن، مردم در برابر اشغالگران به مقاومت برخاستند و ضربات خرد کننده ای به آنان وارد ساختند. پس از رهایی از ژاپن، کره دمکراتیک را تاسیس کردند. اما آمریکا هرگز به وجود کشور دمکراتیک کره تن در نداد و آن را حلقه ی بریده ای در زنجیر محاصره اردوگاه سوسیالیستی به رهبری شوروی و چین می دانست که البته این طور هم بود. بدین ترتیب آمریکا پس از شکست ژاپن به کره حمله کرد و جنوب آن را به تصرف در آورد. در آنجا عواملی را بر مسند قدرت نشاند که تا دیروز در خدمت فاشیسم ژاپن دست به کار بودند. کار کرد آمریکا پیوسته در سراسر دنیا چنین بود. در آلمان غربی نیز پس از سقوط هیتلر، برای امور قضائی، نظامی، پلیسی عواملی را به کار گرفتند که تا دیروز در خدمت آن مرحوم عمل می کردند.

پس از خروج اشغالگران ژاپنی، ارتش آمریکا و شوروی در جنوب و شمال کره بودند. قرار بر این بود که هر دو کشور به حضور خود در کره پایان دهند که اتحاد شوروی پایان داد و آمریکا ماند و نظامیان تا دیروز در خدمت ژاپن را به کار گذاشت. مردم کره به حکومت این فاشیست ها تن در نمی دادند. قیام های وسیعی علیه نظامیان صورت پذیرفت که خروج آمریکا را مطالبه می کرد. در تابستان ۱۹۴۷ احزاب مترقی و نهادهای مردمی و گروه هایی که ابتداء اجازه فعالیت داشتند، با کشتارهای بی رحمانه ممنوع شدند. کمیته های مردمی را منحل کردند و به جای آنان، نهادهای زیر رهبری آمریکا و یا از آن گونه که در زمان اشغال ژاپن برقرار بود، برکار آمدند. تمام دارایی های آنان به دفاتر نظامی آمریکا انتقال یافت.

برای حل مساله کره سرانجام در سال ۱۹۵۳ کنفرانسی در ژنو با شرکت نمایندگان قدرت های بزرگ برگزار شد که به توافق آتش بس رسید. بنا بر این توافق ارتش آمریکا شمال کره را ترک کرد و به زیر مدار ۳۸ درجه بازگشت. بر طبق این قرار داد می بایستی مساله کره هر چه زودتر حل شود، نیروهای نظامی بیگانه خاک کره را ترک گویند، صلح برقرار گردد و اتحاد کره شمالی و جنوبی صورت پذیرد. اما آمریکا به هیچ عنوان سرزمین کره را ترک نکرده و هنوز هم پس از شصت سال صلح برقرار نیست، تنها آتش بس برقرار است و آتش بس به معنای سکوت موقت اسلحه است، تا از فرصتی کوتاه بهره گرفته توافق صلح حاصل شود. آتش بس بدین معناست که هنوز جنگ پایان نیافته است. انگیزه آمریکا جلوگیری از گسترش کمونیسم بود.

در همان دوران کنفرانس ژنو، کنفرانس دیگری برای خاتمه جنگ ویتنام، که در آن زمان به رهبری فرانسه استعمارگر صورت می گرفت، برگزار شد. در آن کنفرانس نیز تصمیم بر آن شد که نیروهای فرانسه پس از برقراری یک انتخابات دمکراتیک در سال ۱۹۵۶ خاک ویتنام را ترک کنند. همانگونه که در کره، آمریکا نرفت و ماند، فرانسه نیز می خواست بماند و نرود. اما قیام مردمی ویتنام و شکست مفتضحانه ارتش فرانسه در نبرد حماسه آفرین "دین بین فو" فرانسه را وادار به فرار کرد.

فرار کردند و جای خود را به ارتش آمریکا دادند که آمد و جنوب ویتنام را اشغال کرد، که ویتنام را به سان کره به خاک و خون کشید. تعداد سربازان آمریکا در زمان کندی و جانسون افزایش یافت و به پانصد هزار رسید. میلیون ها انسان بی گناه کشته و زخمی و بی خانمان شدند. بهانه آمریکا در اینجا هم، مانند کره، حفظ بشریت از بلای کمونیسم بود. آثار بمب های شیمیائی و بیولوژیک را در چهره و اندام نسل های بعدی ویتنام هنوز می بینی. برای خشک کردن جنگل ها هفتاد میلیون لیتر ماده بسیار زهرناک دیوکسین فرو ریختند. سرانجام شکست خوردند و با بی آبرویی پا به فرار گذاشتند،

سرشکستگی و ننگ را با خود به ارمغان بردند. جنگ با کره طولانی تر از جنگ ویتنام است. اما شاید عاقبتش همان باشد.

باز هم برگردیم به کره. پس از امضاء قرارداد آتش بس ژنو در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ یک مزدور آمریکا سینگمان ری (Singman Rhee) را که سالها در آمریکا زندگی می کرد بر راس قدرت نشانند که نامش در سرلوحه جلادان زمانه مکتوب است. سینگمان ری پس از اعتراضات و تظاهرات شدید مردم کره جنوبی به ویژه دانشجویان دوام نیاورد و با یک نیمه کودتای آمریکائی، ناگزیر به کناره گیری شد. پس از آن انتخاباتی صورت گرفت که در آن حزب دمکرات، حزبی نسبتا فرمیست و لیبرال پیروز شد. اما آمریکا تحمل این حکومت را نیز نداشت و به یک کودتای نظامی دیگر توسل یافت. کودتاچیان تمام نهادهای مردمی را منحل و هر نوع آزادی را ملغی ساختند. این نیز کافی نبود. باز هم یک کودتای نظامی وحشتناک تر در سال ۱۹۶۱. این بار ژنرال پارک چونگ هی (Park Chung Hee) بر سر کار آمد و تا سال ۱۹۷۹ با همان شیوه فاشیستهای ژاپنی حکومت کرد. این حضرت در به کار بردن ترور و اختناق، دست سینگمان ری را از پشت بسته بود. با اجازه آمریکا هزاران نفر را در ملاء عام تیرباران کرد. وقتی مردم و دانشجویان شهر گوان در سال ۱۹۷۹ قیام کردند، شهر را با هلیکوپتر و هواپیماهای نظامی به توپ بست. هزاران کشته و زخمی برجای ماند. نام ژنرال پارک نیز در سرلوحه دژخیمهای زمانه و شکنجه گران نامدار ثبت است. رسانه های غرب معمولا دیدگاهشان را به روی جانین آنتی کمونیست می بستند و هنوز می بندند. از این حضرات که در خدمت امپریالیست فعال بودند، دیگر نامی نمی برند، اما زبانشان از بازگوئی و غلو جنایاتی که احیانا در دوران کمونیسم صورت گرفت فرو نمی افتد. حافظ چه خوش گفت:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد

ننگ ما بود که بر هر سر بازار بماند.

پس از ژنرال پارک رئیس جمهور دیگری می شناسیم که در دوران جرج بوش بر سر کار آمد. اسمش لی میونگ باک (Lee Miung Bak) و در مملکت ارباب دیروزی-ژاپن- به دنیا آمده بود. از وحدت کره جنوبی و شمالی دفاع می کرد، منتها به بهای سرنگونی حکومت کره شمالی. می گفت و می کوشید کره شمالی را به هر قیمت که شده سرنگون سازد. برای جلب حمایت جرج دبلیو بوش و کسب اطمینان آمریکا، هزاران سرباز به کمک نیروهای متجاوز آمریکا به افغانستان و سپس به عراق فرستاد که پس از یک جریان گروگان گیری در عراق، با فشار افکار عمومی ناگزیر به کره جنوبی بازگشتند.

رئیس جمهور کنونی کره خانم پارک-گوان-هی است (دختر همان ژنرال پارک که از او به عنوان دژخیم کره یاد آوردیم). خانم پارک به کمک لی-میونگ-باک به بالا کشیده شد که می دانست این خانم از آن پدر آموزش یافته و جانشین مناسبی برای اوست.

به کره شمالی ایراد می گیرند- و من هم این ایراد را درک می کنم - که قدرت مانند یک سیستم موروثی پادشاهی انتقال می یابد. زیرا پس از مرگ کیم ایل سونگ (رهبر مقاومت علیه ژاپن و سپس آمریکا) پسرش کیم-جونگ-ئون جای او را گرفت. اما کسی نمی گوید و نمی پرسد چرا خانم پارک - البته با چند سال فاصله- به جای پدر نشسته است. به هر حال اکنون خانم پارک به نظامیان اجازه داده است که هر کاری صلاح می دانند، با کره شمالی انجام دهند.

ناگفته نماند که در فاصله این دژخیمها، که به نفاق شمال و جنوب دامن می زدند، حکومت های ملایم تری هم بر سر کار آمدند که در تلاش تنش زدائی با کره شمالی و حل مسالمت آمیز مساله کره برآمدند. در انتخابات سال ۲۰۰۲ کیم-دائه-جونگ (Kim-Dae-Jungs) به ریاست جمهوری رسید و در تلاش نزدیکی با کره شمالی برآمد. سفری هم به پیونگ یانگ (پایتخت کره شمالی) کرد. قرار گذاشتند تا سال ۲۰۱۲ دروازه های دو کشور را بگشایند و کشور کره را، ابتداء با دو سیستم سیاسی و اقتصادی گوناگون با یکدیگر متحد سازند. رئیس جمهور بعدی کره جنوبی رو-مو-هیوم (Roh-Moo-Hyum) همین سیاست را ادامه داد. کوه یخ می رفت که آب شود. اما این رئیس جمهور مورد لطف ارباب قرار نگرفت، پس از دوره ریاست جمهوری توسط عوامل لی-میونگ-باک به قتل رسید و بلافاصله تنش نوینی میان کره شمالی از یک سو و کره جنوبی، ژاپن، آمریکا از سوی دیگر از سرگرفت. و هنوز هم در جریان است و خانم پارک که حالا بر سر کار است (دختر همان مرحوم ژنرال پارک) نه می خواهد

و نه اجازه دارد گامی به سوی تنش زدائی بردارد. و این در حالی است که مردم کره، هم شمالی و هم جنوبی خواهان وحدت و همزیستی با یکدیگرند. من این احساس را با گفتگوهای اندک اما متفاوتی با کره ای ها، هم در سئول و هم در پیونگ یانگ پیدا کرده ام. احساس من به تنهایی، همه جانبه نیست، می تواند یک طرفه باشد. اما رسانه های بین المللی نیز جز این نمی گویند. آری مردم وحدت می خواهند. اما این وحدت به سود امپریالیسم نیست.

امروز دیگر از اردوگاه شرق خبری نیست. روسیه و چین هم در گروه جهان خوارانند. مشکل ایدئولوژی هم در کار نیست. اما مشکل رقابت امپریالیستها با یکدیگر هست و باقی خواهد ماند و شدت خواهد گرفت، چه بخواهند و چه نخواهند. آمریکا بسیار دور اندیش است. امروز یک چرخش استراتژیک و سازش و نزدیکی با دشمنان این سو(اسلامیست ها، القاعده، طالبان و گروه های جدیدتر اسلامیست های افراطی) در جریان است که پشت جبهه را به سود امپریالیست ها سرو سامان می دهد. کشورهایی را که موی دماغ ارباب اند و اگر نیستند، شاید فردا باشند، فرو می پاشانند. سنگر نبرد و زدو خورد را به سوی شرق می کشانند. کره شمالی سرپلی است برای یورش احتمالی به روسیه، به چین و یا به هر دو که جای بحثش اینجا نیست. اما اظهار نظر اخیر مقامات درجه یک آمریکا را باید جدی گرفت که مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا، دیگر اروپا نیست، آسیای شرقی است.

در تاریخ شش ژوئن ۲۰۰۸ از راه پکن به پیونگ یانگ پرواز کردیم. فرودگاه پیونگ یانگ نسبت به فرودگاههای دیگر خیلی کوچک بود. خاطره اش هنوز تازه است. آن سر و صداها و رفت و آمدهای فرودگاه سئول را نداشت. بر دیوار ساختمان فرودگاه عکس بزرگی از کیم-ایل-سونگ آویزان بود که آن را از درون هواپیما هم می دیدی. کیم ایل سونگ مبارزات مردم کره را علیه نیروهای اشغالی ژاپن و سپس آمریکا رهبری کرد. در سال ۱۹۴۵ به عنوان دبیر اول حزب کارگر(کمونیست) کره انتخاب شد. شخصیتی محبوب و جذاب بود. از چهره اش گشودگی و شادی بر می آمد. عکس او در همه جا آویزان بود که در کنارش اغلب، تصویر پسر و جانشینش کیم-چونگ-ایل هم به چشم می خورد که سیمای این یکی نسبت به پدر- به قول ما ایرانی ها- بد عنق بود. اما این یکی نیز در میان مردم کره همان محبوبیت را داشت. پس از مرگ(کیم-جون-ایل) پسر نسبتا جوانش کیم-چونگ-ئون(نسل سوم از خانواده کیم) را به رهبری کره شمالی برگزیده اند که برای من این یک نیز جذابیت پدر بزرگ و جدیت پدر را ندارد. اما در تصمیمات کره شمالی که چه کسی را با کدام سیمایی به رهبری برگزینند، به سلیقه و احساس من توجهی نبوده و نیست.

وقتی به کنترل فرودگاه وارد شدیم چمدانمان را کنترل نکردند، پرسیدند آیا با خود موبایل داریم. آنرا گرفتند تا هنگام خروج باز گردانند. علت آن را نفهمیدم. گفتند، برای پیشگیری از فعالیت های جاسوسی است. شاید هم برای پیش گیری از کنترل سازمان امنیتی آمریکا(NSA) بود که نتواند از طریق موبایل رد پای ما را پیدا کند.

دیدارمان از پیونگ یانگ از هفتم ژوئن آغاز شد. ابتداء کودکانی نشانمان دادند که سالن های گوناگونی داشت که در هر کدام آن ها کودکان به فعالیت ها و آموزش های دیگری مشغول بودند. در یکی از آن بچه های سه چهار ساله مشغول تمرین آکوردئون بودند. آکوردئون از خودشان بزرگ تر بود. آن را می نواختند و گوئی خودشان از نوای آن مست بودند. از چشمان تنگشان و سیمای شادشان، از حرکات پر ناز و غمزه سر و گردن و شانه هاشان چنین بر می آمد که غرق در نوای موسیقی، دنیای بیرونی را نمی بینند. می خواستم یکی از آنها را که از دیگران شیرین تر بود بغل کنم و ببوسم، اما احساسم را بروز نادم.

پس از آن به کلوب زنان سری زدیم، با برخی شان گفتگوهایی نیز داشتم. مترجم نیز کمک می کرد. آنچه از گفتگوها بر می آمد اراده مقاومت در برابر دشمن و قدردانی از کیم ایل سونگ و فرزندش کیم ایل جونگ بود که هنوز زنده بود و اداره امور را رهبری می کرد و این قدردانی در همه جا و همه گفتگوهای دیگر و در سخنرانی ها و نمایش ها تکرار می شد.

پس از آن دیداری هم از گورستان بزرگ پیونگ یانگ کردیم که مزار شمار فراوانی از کشته شدگان جنگ با ژاپن و آمریکاست. بخشی از آن جنایات و فجایع جنگ را به خاطر می آورد. در بخش های

فراوانی از شهر نیز مجسمه ها و یادبودهایی از این فجایع بود و همچنین قهرمانی های مردم کره در مقاومت در برابر اشغالگران به چشم می خورد.

در جایی کشتی معروف جاسوسی آمریکا را به نمایش گذاشته بودند. این کشتی برای رخنه و خراب کاری در کره شمالی به راه افتاده و توسط نیروهای ضد جاسوسی توقیف شده بود.

دروازه شهر را نیز که یادبودی برای رهایی سرزمین پدری بود نشانمان دادند. شهر پیونگ یانگ نسبت به شهرهای شلوق، جو آرام و بی سر و صدایی داشت. در برخی از میدان هایش کودکان و نوجوانان به تمرین برای نمایش سالگرد برگزاری جشن استقلال کره مشغول بودند. صدای خنده و بازی، تقریباً گوش خراش، در عین حال شادی بخش بود. چهره های کنجکاو و دوست داشتنی جلب نظر می کرد.

از این گذشته پیونگ یانگ زرق و برق متروپل های غرب و آسیای جنوب خاوری را نداشت. اما نشانی هم از فقر و بی نوایی، آنطور که رسانه های غرب به مغز انسان می چپانند، نداشت. پیش از آن که از این کشور دیدن کنم، کله ام پر بود از فلاکت و گرسنگی و بیچارگی مردم کره شمالی. عکسهایی در تلویزیون دیده بودم از کودکان گرسنه و بی دوا، پوست بر استخوان که خاطرات قحطی های افریقا را بیاد می آورد. وقتی آنجا را دیدم از خود پرسیدم کجا هستند این کودکان گرسنه. چند نفری هم که با ما بودند، از جمله دو دبیر، همین انتظار را داشتند و همین را می پرسیدند. روزهای بعد، از جنوب کشور به شمال و از مرکز به شرق و غرب سفر کردیم و چنین تصاویری نیافتیم. پیش از آن گوشمان را پر کرده، هشدار داده بودند که مقامات توریستی، میهمانان را به جایی که نمی خواهند نمی برند و چیزی را که نمی خواهند نشان نمی دهند و از انظار پنهان می دارند. البته چنین سوء ظنی بی جا نیست و در تمام سفرها، باید آن را در نظر گرفت. اما کره شمالی کشوری توریستی نیست. روزانه تنها دو هواپیما، از خارج کشور، آن هم از راه پکن به پیونگ یانگ وارد می شد. تعداد مسافری "توریست" بسیار محدود و ناچیز بود. آیا می ارزید که به خاطر ما چند نفر، که آدم های متنفذی هم نبودیم، این همه صحنه سازی کنند و پرده ای بر دیدگانمان ببندند که گشودن آن را نتوانیم؟

ما از شهرهای دور و نزدیک، کوچک و بزرگ، شمال و جنوب، شرق و غرب دیدن کردیم. شهری دارا تر و فقیرتر از پیونگ یانگ نیافتیم و ندیدیم. همان طور که گفتم، زرق و برق و شلوقی متروپل های جنوب خاوری آسیا را نداشت. اما سر و وضع و پوشش مردم، کوچک و بزرگ، دهاتی و شهری خوب و مرتب بود و از آن فقر و فلاکت نمی بارید. آیا آن چند هزار نفری را که ما دیدیم، لباس خوب و مرتب پوشانده، صورت آنان را با سیلی سرخ نگاه داشته بودند تا ما چند میهمان نبینیم و ندانیم به آنان چه می گذرد؟

روز هشت ژوئن با اتوبوس از مرز کره جنوبی و شمالی در مدار ۳۸ درجه دیدن کردیم. دروازه و طاق نصرتی ساخته بودند به نام "کمان اتحاد". بلندی اش ۳۰ متر و پهنایش ۶۱/۵ متر بود. در راه هم به شهر که-سونگ (Ke-Sung) سر زدیم که سابقاً پایتخت کره بود و امروز با یک میلیون جمعیت، از شهرهای دیدنی آنجاست. از شهر مرزی پاما سونگ (Pama Song) هم گذشتیم.

دیدار از ساز و برگهای آتش بس در مدار ۳۸ درجه بسیار جالب و قابل تعمق بود. دو ساختمان در این و آن سوی مرز به چشم می خورد. ساختمان آبی آن طرف متعلق به آمریکایی ها و ساختمان سفید این طرف از کره شمالی بود. هر لحظه گمان می بردی که آتش بس سال ۱۹۵۳ می تواند پایان یابد و از این طرف و آن طرف شروع کنند به تیر در کردن.

ساختمان دیگری هم، درست روی خط مرزی بود. با یک سالن کنفرانس. میز بزرگی در آن میان، درست روی خط مرزی گذاشته بودند که هنگام مذاکرات نمایندگان دو طرف مذاکره، اینان در این سوی میز و آنان در آن طرف می نشستند و مذاکره می کردند. نمایشی واقعا خنده دار و در عین حال اسفناک. اما تجاوز از این خط می تواند جنگی خانمان سوز به راه اندازد.

در بازگشت به پیونگ یانگ و هتل، میان راه مزارع وسیع برنج در این سو و آن سوی اتوبان که تقریباً خالی بود، جلب نظر می کرد.

روز ۹ ژوئن آمدند و ما را به موزه انقلاب بردند. در جلو ساختمان مجسمه کیم-ایل-سونگ بود بسیار بلند و بالا. نپرسیدم چند متر، اما بسیار مرتفع بود. در این سوی میدان، سلسله مجسمه های به هم

پیوسته قرار داشت که جنگ پارتیزانی با ژاپن را به یاد می آورد. مجسمه های به هم پیوسته آن سوی میدان یادگار نبرد در راه ساختمان سوسیالیسم و وحدت کره بود. موزه انقلاب از مراحل انقلاب و پیش آمدهایی مهم در راه آن گواهی می داد.

برنامه بعدی دیداری از موزه "دوستی ملت ها" با ساختمان عظیمی بود که در آن کلیه هدایایی را به نمایش گذشته بودند که سیاستمداران و دیپلماتهای سایر کشورها برای کیم-ایل-سونگ و کیم-چونگ-ایل آورده بودند. تعداد این هدایا از چند هزار تجاوز می کرد. تماشای آن ها تا حدودی تاریخ روابط کره را با سایر ممالک روشن می کرد. در آنجا اتومبیل های استالین، مالنکف و بولگانین را هم به نمایش گذاشته بودند. هدیه ای هم از رهبران جمهوری اسلامی ایران بود که از سلیقه ناب این حضرات حکایت می کرد. خودم را کمی کوچک کردم که حضرات به یاد نیاورند از کشوری می آیم که سرنوشتش در دست اینهاست.

پس از آن به موزه جنگ رفتیم. در آنجا اسنادی از جنگ که از ستول به غنیمت آمده بود، نگاه داری می شد، نشان می داد که آمریکا- به رغم آن چه وانمود می کرد- جنگ را تدارک دید و کره را - به معنای واقعی کلمه- ویران کرد. سالن مدوری بود که در میانه اش می نشست. دیوارهای پیرامون حرکت می کرد و به همراهش تابلوهای هنری صحنه هایی از تاریخ جنگ، از نگاهت می گذشت و به گذشته دور و نزدیک می برد. بسیار زیبا، تاثیربخش و در عین حال غم انگیز بود.

می خواستم بیشتر در آنجا بمانم، اما برنامه سنگین و فشرده ای که هنوز در پیش بود، وقتی برای آن باقی نمی گذاشت.

به دیدار یک مدرسه شتافتم که در سالن آمفی تاتر آن دانش آموزان یک کنسرت "موزیک پاپ" تمرین می کردند.

در نزدیکی های غروب به تماشای سیرک معروف شهر پیونگ یانگ رفتیم. برای همه ما هنرورزی هایشان جالب و مهیج بود.

سرانجام سری هم به ورزشگاه جوانان زدیم که سالن های گوناگونی داشت برای باسکتبال، والیبال، تنیس، پینگ پونگ و رقص روی یخ.

بدین ترتیب برنامه دیدارهای روز نه ژوئن پایان یافت. در این میان از خواننده عزیز پوزش می خواهم که برنامه را مختصر و تلگرافی گزارش می دهم. شاید این طور بهتر باشد که خستگی و کسالت نیاورد.

روز ده ژوئن از سد عظیمی که ساختمانش اخیرا پایان یافته بود دیدن کردیم. در مورد نحوه استفاده آن، برای آبیاری و تولید انرژی پرسش هایی کردیم و پاسخ هایی شنیدیم. کره شمالی از معادن انرژی محروم است و به خاطر محاصره اقتصادی، واردات مواد انرژی هم دشواری هایی دارد. ساختمان این گونه سدها برای این کشور بسیار ضروری است.

در میان راه قصرهای تاریخی بود، بسیار زیبا و دیدنی که ما فرصت دیدارشان را نداشتیم. از آنجا به یک مرکز تعاونی کشاورزی رفتیم. شیوه تولید کشاورزی و چگونگی تقسیم کار، کار، سود و غیره را برایمان شرح دادند. در آنجا موزه جالبی در مورد امور کشاورزی بر پا بود که از آن نیز دیدن کردیم. پیش از مسافرت به مقامات مربوطه اطلاع داده بودیم که می خواهیم بنیادی برای آشنایی و یاری به دانش آموزان کره شمالی برپا کنیم. بعد از ظهر آن روز قرار ملاقاتی در وزارت خارجه داشتیم، به آنجا رفتیم و مذاکره کردیم، قرارهایی هم گذاشتیم که تا کنون متأسفانه هنوز برنامه مشخصی ریخته نشده و نتیجه ای حاصل نیامده است.

جالب ترین برنامه آن روز دیدارمان از کاخ بسیار بزرگ دانش آموزان بود، سالن های بسیاری دیدیم، هر کدام برای تمرین ابزار موسیقی متفاوت. در یکی آکوردئون تمرین می کردند، در یکی گیتار، یا پیانو و ابزار دیگر. کودکان به فراخور سن و رشته موسیقی در سالن هایی که جدا از هم بود. تمرین می کردند و یاد می گرفتند. پیدا بود که همه آنان شیفته رشته خود هستند. از همان کودکی شروع می کنند که آینده را بسازند. هر آهنگی که می نواختند و هر قطعه ای که اجراء می کردند، با احساسات ویژه ای همراه بود که در سیمایشان نیز می دیدی. مرا سخت تحت تاثیر قرار داد، چنان که موهای تنم

سیخ شده بود. من در عمرم خیلی موزیکال ها و کنسرت های معروف دیده ام و آن ها را پسندیده ام اما آنچه را در اینجا دیدم بیشتر پسندیدم و بیشتر به حرکت در آوردم.

در پایان در سالن آمفی تاتر وارپته زیبایی هم دیدیم که کودکان بازی می کردند و می رقصیدند و می زدند و می خواندند. زیبایی آن را امروز هم، پس از پنج سال در برابر دیدگان دارم.

برنامه آن روز فشرده و مفصل بود. روز خیلی خوبی داشتیم.

فردای آنروز، یازده ژوئن بود، آخرین روز اقامتتان در کره شمالی. پس از بازدید از یک موزه دیگر، از رصد خانه ای دیدار کردیم که مرکز تحقیقات فضا شناسی و فضانوردی هم بود.

در این ناحیه پنج ساختمان عظیم جلب نظر می کرد. اولی مرکز اداره صنایع سبک، دومی صنایع سنگین، سومی کشاورزی، چهارمی فنون عالی نوین، پنجمی از خاطرم رفته است. مجموعه این مراکز، یک شهرک نوین صنعتی و علوم مربوطه را تشکیل می داد.

هرچه بود، مسافرتتان پایان یافت و برای بازگشت به فرودگاه رفتیم.

مسافرتی بود خاطره آفرین، خاطراتی که به این آسانی فراموش نمی کنم. در آن مدت کوتاه خیلی دیدم و با مردمی آشنا شدم که تیپ انسانی دیگری داشتند. می خواستم خاطرات را بلافاصله به روی کاغذ بیاورم که متأسفانه سهل انگاری کردم و تا به امروز به تعویق افتاد. شاید هم سهل انگاری نبود،

کشمکش با کاغذ و قلم هم بود که نمی دانستم چه و چگونه بنویسم و اگر خواننده ای زحمت خواندن نکشد به واقع نگری نویسنده با سوء ظن ننگرد. از دید خواننده چه پنهان که نویسنده بی طرف نیست و نمی

خواهد باشد. زیرا با رژیمهایی که با سلطه گران جهان دست و پنجه نرم می کنند بیشتر تمایل دارد تا با این سلطه گران و این را بلافاصله اضافه کند که از رژیم جمهوری اسلامی، که به گونه ای با

امپریالیسم در حال کشمکش است، بی نهایت متنفر است. پوست و گوشت تنم و یک یک استخوان هایم نیز از این رژیم متنفر است. دوستانی می پرسند چرا از رژیمهای ممالکی که با این رژیم دوستی و

نزدیکی دارند، متنفر نیستم. راستش را بخواهید خودم هم نمی دانم. شاید علت اصلی اش این باشد که تنفر از امپریالیسم همه چیز و بالاتر از آن چیزی نیست.

وقتی از مسافرت بازگشتم و خاطراتش را برای دوستان شرح دادم، با شگفتی دریافتم که برخی حرف هایم را باور ندارند. به نظر آنها، اوضاع زندگی مردم کره شمالی بسیار وخیم و دردناک است و چون

کله ام همیشه بوی قرمه سبزی کمونیستی می دهد از نارسایی ها چشم پوشی و خطا پوشی می کنم. یکی از رفقا که مورد کم لطفی اش قرار دارم، پشت سرم به رفیق دیگری که مورد لطفش قرار دارم،

از جمله معایب من این را شمرد که "حتا از کره شمالی هم دفاع می کنم". من کم کم به این حکمت مرحوم گوبلز، وزیر تبلیغات رژیم فاشیستی هیتلر باور یافته ام که اگر می خواهی دروغ به "حقیقت"

تبدیل شود، پیوسته آن را تکرار کن، شبانه روز تکرار کن. آنقدر بگو که باور کنند، ابتداء برخی، سپس همه باور کنند. این را گوبلز وقتی می گفت که گسترش رسانه های همگانی مانند امروز نبود. امروز

امپریالیسم در دروغ گویی، واژگون ساختن حقایق، جعل اسناد، سرآمد تمام گوبلزهای تاریخ است. مرحوم گوبلز را صد بار به جوی آب می برد و تشنه باز می گرداند.

این کشمکش های فکری بود که مرا از نوشتن سفرنامه بازداشت و حال که به قلم و کاغذ متوسل شده ام، خاطرات سفر تازه و زنده نیستند. می دانم که اگر همان روزها می نوشتم، بهتر و زنده تر بود. اما

تنشی که در بهار امسال میان کره شمالی و امپریالیسم رخ داد، وجدانم را برانگیخت که بنشینم و بنویسم. ولو این که دیر شده باشد، ولو اینکه تاثیر نوشتارم ناچیزتر از قطره ای باشد در برابر اقیانوس

کبیر تبلیغات امپریالیستی.

امروز امپریالیسم آمریکا و ژاپن و کره جنوبی در برابر کره شمالی که در "محور شیطانی" قرارش داده اند، صف بندی کرده، می خواهند حساب این کشور را یک سره کنند. می گویند کره شمالی برای

آمریکا دارای چنان اهمیتی نیست که جنگ جدیدی برپا کنند، کره شمالی نفت ندارد، خاورمیانه دارد، باید مرکز ثقل سرکوبی را در اینجا قرار داد. بعدا به حساب کره رسید، شاید رژیمش به خودی خود

فرو ریزد.

اما این تحلیل سیاسی شاید تنها بخشی از حقیقت را در بر داشته باشد. حقیقت نیرومندتر این است که تضاد امپریالیسم آمریکا و اروپا با دو امپریالیسم نواخته روسیه و چین روز به روز افزایش می یابد.

این دو امپریالیست نوین گوش به فرمان غرب نیست و باید مورد سرکوبی و تلاشی قرار گیرد. این کشمکش‌ها که به تدریج به شاخ و شانه کشیدن رسیده است روز به روز افزایش می‌یابد و جنگ گسترده‌ای را ناگزیز می‌سازد. کره پل‌ی است برای یورش به این دوکشور و کره شمالی به عنوان یک نیروی اتمی، نبودنش بهتر است از بودنش، بلعیدنش بهتر است از زنده نگاه داشتنش.

در دفاتر سیاسی و امنیتی آمریکا سناریوهای گوناگونی برای نابودی کره شمالی نگارش یافته. تدارکات نظامی از یک سو، تدارکات تبلیغاتی از سوی دیگر در جریان است. به مغز مردم آمریکا، اروپا و کره جنوبی و ژاپن با میخ پولادین می‌کوبند که رهبران کره شمالی عقل باخته، می‌خواهند دنیایی را که "معقولین" هدایت می‌کنند به پرتگاه جنگ بکشانند و ویران سازند. اندوه فراوان از آنجا که بسیاری انسانها که سودی از جنگ و کشتار و ویرانی عایدشان نیست به این دروغ‌ها باور دارند. به خواب غفلتشان فرو کرده اند، هنگامی که بیدار شوند خیلی دیر است.

واقعیت این است که آمریکا، با دستگیری میلیتاریسم نوحاسته ژاپن و کره جنوبی در تکاپوی بلعیدن و هضم و جذب این، یکی از آخرین شیطان‌هاست. می‌خواهند این سنگلاخی که در مسیر جنگ با رقبای نوحاسته است، از میان بردارند.

از جانب ریاست جمهوری آمریکا، برنده جایزه صلح نوبل، خبر رسید که مرکز ثقل مانورهای سیاسی و نظامی آمریکا، از اروپا به آسیا انتقال یافته است.

صد سال است که کره را دچار جنگ و تنش ساخته اند. در مرز کشور دو پاره نگاه داشته شده بیش از شصت سال است که نه صلح، بلکه آتش بس برقرار است. آتش بس هم، همانطور که به یادآوردم، یعنی سکوت موقت سلاح جنگ، اما به نوعی ادامه جنگ، دست کم تدارک برای ادامه جنگ.

کره شمالی ده‌ها سال است که در محاصره اقتصادی، مالی، نظامی و فنی دنیای امپریالیستی است و ما از تجربه کوبا، عراق... و ایران می‌دانیم که این گونه تحریم‌ها که امکانات زیست و خوراک و دارو و درمان و حرکت شمار فراوانی انسانهای بی‌گناه، زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان را می‌رباید، جنایتی نابخشودنی علیه بشریت است.

حضرات محترمی که به این جنایات دست می‌برند دلشان برای انسان‌های بی‌گناه نمی‌سوزد. اما حضراتی هستند که فریاد دفاع از حقوق بشرشان گوش همه را ناشنوا می‌سازد. گرگانی هستند به رخت و چوب شبانی آراسته، انسان‌ها را فریب می‌دهند.

جای شگفتی است که چگونه کره شمالی و مردم آن، هنوز روی پای خود ایستاده، مقاومت می‌ورزند. اکنون باز هم محاصره نظامی را گسترش داده اند. در مانور نظامی امسال تمام ساز و برگ نظامی آمریکا و کره جنوبی دست به کار بود. زیر دریایی‌های اتمی، هواپیماهای جنگی B-12 و B-2A که سلاح اتمی نیز حمل می‌کنند، به کار گرفته شد. در این مانورها ژاپن، استرالیا و نیوزلاند هم شرکت کردند. بیست هزار نیروی ارتش کره جنوبی، بیست و هفت هزار نیروی نظامی آمریکا تمرین کردند که چگونه کره شمالی را به زانو در آورند و اشغال کنند.

همان گونه که در صفحات پیشین به یاد آوردم، هنگام زمامداری کیم-دائه-چونگ و رو-مو-هیوم در کره جنوبی تنش زدائی به وقوع پیوست که می‌توانست به حل مسالمت آمیز مساله کره و اتحاد دوپاره کشور، تحت شرایطی که مورد توافق طرفین قرار گرفته بود، بیانجامد. اما رهبران بعدی کره جنوبی این توافق را زیر پا گذاشتند، آتش بحران را دوباره برافروختند. قرار بود که وحدت کره در سال ۲۰۱۲ تحقق یابد. کشوری واحد با دو سیستم مجزای اقتصادی تاسیس یابد که نسل‌های آینده سرنوشت نهایی آن را تعیین کنند. قرار بود که مرز آهنین میان دو کشور برچیده شود. نیروهای خارجی-آمریکا-سرزمین کره را ترک گویند. بدیهی است که آمریکا نمی‌خواست و نمی‌توانست به این قرارداد تن در دهد و در هیچ جای دیگر دنیا-داوطلبانه-بدان تن در نداده است. اما این قرارداد در آمریکا هوادارانی داشت و گرنه قطعاً نمی‌توانست مطرح گردد. گمان می‌رفت که کره جنوبی با بنیه اقتصادی و مالی بسیار نیرومندتر، کره شمالی را در خود حل کند، گمان می‌رفت همان گونه که آلمان شرقی، پس از نزدیکی با آلمان غربی، از درون متلاشی و واژگون شد، کره شمالی هم تاب مقاومت نیاورد. اما کره شمالی برجای ماند و فرو نپاشید.

در جریان دوره کوتاه تنش زدایی، کره شمالی حاضر شد کارخانه های تولید اتمی خود را نابود کند، مشروط به این که برای نیاز داخلی انرژی، از آمریکا نفت دریافت کند و افزون بر آن آمریکا، پس از سه ماه خاک کره جنوبی را ترک کند. کره شمالی به تعهد خود وفا کرد، در حضور ناظرین بین المللی و رسانه های خارجی به تخریب کارخانه ها همت گماشت و گام غیر منتظره و اساسی را در جهت وحدت برداشت. و این تلاش تنش زدایی کره شمالی برای اولین بار نبود. کره شمالی در این زمینه پیوسته به تعهد خود وفا کرده است. از همان سال ۱۹۵۴ پیشنهادهایی در امر وحدت داده و به آن پشت پا نزده است. در حالی که دشمنانش- گاه گاهی برای وقت گذرانی-تعهداتی به عهده گرفته، زیرش امضاء کرده، طرف مقابل را به گذشت هایی وا داشته، هنوز جوهر توافق نامه خشک نشده، آن را زیر پا گذاشته، لگدمالی کرده اند. اما تنها ردیلت زورمندان عهدشکنی نیست. اگر تنها همین بود از آن به آسانی می گذشتیم.

حقیقت این است که آمریکا برنامه فروپاشاندن کره شمالی و بلعیدن آن را در پیش دارد. رسانه های عمده جهانی را وادار کرده چنین وانمود کنند که در کره شمالی از "حقوق بشر" خبری نیست. نه تنها در کره شمالی، که در هر جا که با آمریکا سرسازگاری نیست، حقوق بشر نیست. حقوق بشر را یک سره برای دنیای غرب و دست بسینه ایستادگانشان آفریده اند. کره شمالی نه تنهاحقوق بشر نمی فهمد، صلح هم سرش نمی شود. رهبران دبیوانه و کله شق هستند، دنیا را با تهدیدهای توخالی به پرتگاه جنگ می کشانند. از تهدید های غیرقانونی آمریکا و مانورهای خصمانه و کارشکنی و خرابکاری های ارباب چیزی نمی گویند.

آمریکا اما رسماً اعلام کرده است که در مانورهای امسال سلاح اتمی، زیر دریایی های مسلح شرکت دارند. پس چرا کره شمالی را متهم می کنند که دنیا را به پرتگاه جنگ اتمی می کشاند؟ کره شمالی پیوسته در تلاش حل مسالمت آمیز مساله دوگانگی کشور است. اما آمریکا حاضر به گفتگو در این زمینه نیست. به مغز ساده اندیشان جهان، که ماشاءالله، هزار ماشاءالله، تعدادشان اندک نیست فرو می کنند که اگر کره شمالی و سایر سرپیچان از فرمان را درب و داغون کنند صلح و صفا می آید، دنیا امن و امان خواهد شد. از وقتی بچه بودیم همین را می شنیدیم و پس از مرگمان هم چنین خواهند گفت. رقیبان را یکی پس از دیگری برانداختند و با وجود این کسی ندید که دنیایمان بهتر شده باشد، سهل است، متشنج تر و خطرناک تر هم شده است.

کره شمالی با آزمون صد ساله، بیش از همه با این گرگ آشناست و مصمم است در برابرش موضع ضعف و تسلیم نگیرد. در پاسخ به مانورهای خصمانه دشمن اعلام کرده است:
-تکنیک فضائی و سفینه های فضائی را به کار اندازد و یا دوباره به کار اندازد و آن را گسترش دهد
-اگر مورد حمله قرارگیرد از مرزهایش دفاع خواهد کرد، ولو با بمب اتمی
-در عین حال خواهان همزیستی مسالمت آمیز است. عدم توسل به جنگ، تا آنجا که ممکن باشد از پرنسیپهای اوست.

-ارتش کره شمالی توده ای و دفاعی است، قصد حمله و جنگ با کشوری ندارد.
در برابر مانور خصمانه آمریکا و کره، برای اثبات قاطعیت، کلیه روابط با کره جنوبی را قطع کرد و تمام توافقات با آمریکا را ملغی ساخت و تمام تاسیسات صنعتی، از جمله نیروگاه اتمی را دوباره فعال کرد... اعلام کرد که اگر مورد حمله قرار گیرد، پایگاه های آمریکا را در ژاپن، کره جنوبی و جزایر گوام بمباران خواهد کرد.

بدین ترتیب آمریکا و گماشتگانش به شگفتی افتادند که این کشور ضعیف چگونه و با چه گستاخی مصمم است از استقلال خود دفاع کند.

دشمنان به دو گروه تقسیم شده اند، آنها که این تهدیدها را جدی گرفته، از آن می ترسند، آنها که وانمود می کنند که این تهدیدات طبل توخالی است و کره شمالی چنین جرأتی ندارد و از چنین نیرویی برخوردار نیست. ما چه می دانیم شاید حق با اینان باشد، یا با آنان. خودشان هم راستش را نمی دانند.

به راستی در برابر تهدیدهای شبانه روزی آمریکا، بیش از دو راه نیست، روی اخلاص و تسلیم برخاک نهادن، یا مقاومت مصممانه. شاید آن اولی کم درد سرتتر باشد. اما بشریت را با تسلیم و رضا در برابر گرگان نمی توان به پیش برد. مقاومت همیشه خطرناک بوده است، اما آنان که چنین کردند نام

بهتری از خود بیادگار گذاشتند. اگر واقعیت این است که تمام انسانها رفتنی هستند، چرا نام نیکویی از خود بیادگار نگذارند؟

مسلم است که کره شمالی دنیا را به ورطه جنگ نمی کشاند. این امریکاست که هیچ گاه اعلام نکرده است که اگر ناگزیر نباشد، از به کار بردن سلاح اتمی خودداری خواهد کرد. تجربه تلخ هیروشیما و ناکازاکی نشان داد که تاکنون دوبار به این جنایت دست برده است.

کره شمالی راهی جز مسلح شدن ندارد. دشمنان به انتظار ضعف و ناتوانی اش نشسته اند تا نابودش کنند. و مسلح شدن کره به جز تجهیز به سلاح اتمی نیست که دشمنانش را از حمله بر حذر دارد. برخی ساده اندیشان دچار شگفت زدگی گشته اند که چرا کره شمالی به تجهیز نظامی خود دست می برد. اگر دشمنانش تا دندان مجهز به تمام سلاح های نابود کننده اند، چرا کره شمالی نباشد؟ مگر این نیست که با آتش بس ۱۹۵۳ این کشور را در حال جنگ باقی گذارده ان؟ اگر جنگ نمی خواهند چرا به صلح تن در نمی دهند و اگر جنگ می خواهند چرا از تسلیح کره شمالی در شگفتی اند؟

من در نگارش این صفحات از شرح خاطرات مسافرت به کره، آن گونه که ابتدا در نظرم بود عدول کردم و به تحلیل سیاسی دست بردم. در این مسافرت، اعتراف می کنم، همه چیز را ندیدم، کم دیدم. ما وابسته به راهنمایی بودیم که برنامه را از پیش چیده بود و چون این برنامه مفصل و فشرده بود، تغییر آن امکان نداشت و ما خود، به علت عدم آشنائی نمی توانستیم برنامه دیگری بچینیم. من همیشه می کوشم به ادعا و گزارش های دیگران با دیده تردید بنگرم تا درستی اش برایم اثبات شود. به همین دلیل تنها به گفته ها و گزارش های راهنما اکتفا نمی کنم. دیدار چند روزه شهرها، راه ها، مردمان، می توان تصویری هر چند ناکافی، اما مستقل در ذهن باقی گذارد و من هرچه در اینجا می گویم، از این تصویر استخراج می کنم. تصویری که با نگاه به اوضاع در ذهنم باقی ماند و آن این که کره شمالی کشوری است جنگ زده و زمین سوخته از صد سال پیش مورد ضربه دشمن قرار گرفته و این حکایت هنوز باقی است. برداشت عمومی ام با آنچه رسانه های غرب به مغزها می چپانند متفاوت بود. مردم کره شمالی در فقر و بی نوایی زندگی نمی کنند. وضع سکونت را از درون ندیدم، اما از بیرون، کسی در محلات فقیر نشین سکونت نداشت. همه مردم در ساختمان های بلند و بالا زندگی می کردند. این ساختمان ها نه لوکس و اشرافی بوده نه محقر و فقیر نشین، تقریباً یک نواخت بود. و ما می دانیم که اشغال ژاپن بسیار خرابی به بار آورد. اما جنگ امپریالیستی آمریکا هر آنچه باقی مانده بود، نابود کرد. تمام ساختمان ها، کارخانه ها، راه آهن ها، بیمارستانها، مدارس، خانه های مسکونی، کارخانه های برق، راه ها، پل ها، سد ها را با خاک یکسان کرد و من در پیونگ یانگ و شهرهای دیگر بنای قدیمی ندیدم. به قول ضرب المثل خودمان، پس از آن جنگ خانمانسوز: نه آب ماند و نه آبادانی. نه گلبانگ "مسلمانی".

همه اش پس از آتش بس ساخته شده آن هم در بدترین شرایط مالی و محاصره اقتصادی. بنابراین به کره شمالی نمیتوان با دوربین Made in USA نظر انداخت. در این شهرها همان گونه که در پیش اشاره کردم، زرق و برق متروپل های غرب را نمی توان یافت اما گدا هم نمی توان یافت. از وفور نعمت و اجناس مصرفی آنگونه که در فروشگاهها و سوپر مارکت های غرب می یابیم، خبری نیست و اصلاً چنین فروشگاه ها و سوپر مارکت ها وجود ندارند. اما به نظر نمی رسد کسی سر گرسنه بر زمین بگذارد. این واقعیت دارد که کره شمالی به واسطه دو سال خشکسالی پشت سرهم در اواسط سالهای نود، دچار مشکل آذوقه بود. اما با کوشش همگانی دیگر از آن خبری نیست و آنها که پیوسته از قحطی و گرسنگی مردم کره شمالی دم می زنند، به یاد نمی آورند که بمباران شیمیائی و بیولوژی آمریکا در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ بسیاری از زمین های کشاورزی و جنگل ها را برای صدها، هزاران سال از کار انداخت.

آمار رسمی اکنون گواه آنند که سطح زندگی مردم همواره بالا می رود. رسانه های غرب که همه چیز را زیر نظر دارند، از دیده ها پنهان می کنند که در اینجا حق کار برای همه هست، بیمه های اجتماعی و بازنشستگی همگانی است. دارو و درمان رایگان است، عینک، وسایل کمکی بیماران، خدمات داندانپزشکی رایگان است. من در کشورهای گماشته غرب دیدم که برخی آدم ها که دهان باز می کنند و می خندند، چند دندان کم دارند، چنین تصویری در کره شمالی نیافتم.

آموزش تا یازده سال مجانی است. مهد کودک و مراکز نگاهداری از نوزادان برای همگان مجانی است. حمل و نقل عمومی، استفاده از مراکز ورزشی و فرهنگی برای همگان مجانی است. مبادا گمان رود که با پیش شرط کمونیستی که دارم، می‌خواهم کره شمالی را بهشت برین جلوه دهم. تاکید می‌کنم که اینجا بهشت برین نیست. امکاناتی که در اختیار مردم کره شمالی قرار دارد، دارای استاندارد شناخته شده کشورهای رقیب اول سرمایه داری نیست. من به داخل منازل مسکونی نرفتم، گمان نمی‌کنم همه آنها به تلویزیون و ماشین رخت شویی و ظرف شویی، کامپیوتر و غیره مجهز باشند. لباس و کفش کودکان از بنتون و آدی داس نیست. گمان نمی‌کنم میوه‌های آن طرف دنیا در میوه خوریشان جای داشته باشد. اما فقر و گدایی و بی‌خانمانی آن ممالک و کشورهای تحت سلطه را هم در اینجا نمی‌بینم.

مهم نیست که شما رژیم کره شمالی را بیسندید. آن را یک رژیم کارگری، کمونیستی بدانید یا ندانید. از رهبران آن خوشتان بیاید یا نیاید، راهی را که کره شمالی برای دفاع از خود در پیش گرفته، عاقلانه بدانید یا ندانید. و من نیز از این دیدگاه به جامعه کره شمالی ننگریستم. در آنجا گفتگو‌هایی داشتم، هنوز نمی‌دانم راهی که کمونیست‌ها برای ساختمان سوسیالیسم در پیش دارند، باید آن گونه باشد که کره شمالی می‌پیماید. از اظهار نظر قطعی و نهایی عاجزم. به مذاق من جور نمی‌آید که رهبری کشور در طول سه نسل در کف یک خانواده باشد. در اینجا این خطر می‌بینم که نقش توده‌ها در برابر رهبران کم رنگ از آب در آید در ضمن این که مدعی نیستم که پسر یک پدر نیرومند، تنها بدان خاطر که فرزند اوست شایسته این رهبری نیست. آیا در اینجا می‌توان از یک شخصیت پرستی بیمارگونه سخن گفت و ما می‌دانیم که در دنیای غرب هم شخصیت پرستی هست، شاید نسبت به رئیس جمهور و نخست وزیر نباشد، اما نسبت به ستارگان موزیک پاپ و بازیکنان فوتبال و حضرت پاپ که هست. چه مانعی است که ونزوئلایی‌ها به چاوز، کوبایی‌ها به فیدل، کره‌ای‌ها به کیم ایل سونگ عشق بورزند؟ آنچه را نباید از دیده فرو گذارد، این است که نباید عشق به شخصیت‌ها ابعاد مذهبی بیابد.

در سالهای هشتاد قرن گذشته یک خط ایدئولوژی سوسیالیستی در کره شمالی عرضه داشتند که به جوخه (Juché) معروف شد. در اینجا تکیه بر کارهای بزرگ بر مبنای توانایی‌های مردم مورد تاکید قرار گرفت که در اساس درست هست. من در باره جوخه چیزهایی شنیده‌ام، اما نه آنچنان که بتوانم بر آن مهر تایید بکوبم. روی هم رفته آگاهی من در آن که در زمینه ایدئولوژی کره شمالی چه می‌گذرد، بسیار ناچیز است و فرصت مطالعات عمیق و دقیق در این زمینه را ندارم و نظریاتی که در صفحات پیشین دادم بیشتر احساسی است. اما وجدان آزاد اندیشیم وادارم می‌کند که با قاطعیت تمام سیاست امپریالیستی را محکوم کنم و حق هر کشوری را برای دفاع از خود بدون قید و شرط و چون و چرا مورد حمایت قرار دهم. و من می‌دانم که امپریالیسم دلش برای صلح و صفا و حقوق بشر نسوخته و می‌دانم که گربه محض رضای خدا موش نمی‌گیرد.

می‌گویند امپریالیسم برای دفاع از خود بدین جنایات دست می‌زند. شبی در خواب دیدم که گرگان به گوسفندان یورش آورده، آنان را تکه پاره کردند. از این گرگان پرسیدند چرا؟ گفتند: "تنها برای دفاع از خود بود وگرنه ما کاری به کسی نداشتیم".



مقالات ضمیمه از حزب کار ایران(توفان)

ضمیمه ۱

به مناسبت ۶۵ سالگی استقلال کره شمالی

حضور امپریالیسم آمریکا در کره، ادامه سیاست اشغال کره توسط ژاپن استعمارگر است

"ما با جمعیتی برابر ۶/۳ در صد از جمعیت جهان، ۵۰ در صد ثروت آن را در اختیار داریم. در چنین وضعیتی، کار اصلی در دوران پیش رو... حفظ این نابرابری است. برای انجام این مهم، باید احساسات را کاملاً کنار گذاریم و ... ملاحظاتی چون حقوق بشر، اعتلای سطح زندگی، و دموکراسی سازی را از سر به در کنیم" (جورج کنان طراح سیاستهای راهبردی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۸ بعد از جنگ جهانی دوم و استقرار نظم آمریکائی).

همین سیاست بود که امپریالیسم آمریکا در جهان، بعد از جنگ جهانی دوم و از جمله در کشور کره که مستعمره ژاپن بود، تعقیب می کرد. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لنینی-استالینی دو بار به آمریکا و انگلیس پیغام داد که ژاپن حاضر به تسلیم بلا شرط شده است. آمریکا واکنشی به این پیام مهم نشان نداد و از شوروی خواست که به تعهداتش که قرار بود در عرض دو الی سه ماه بعد از تسلیم آلمان به ارتش ژاپن در منچوری در کشور چین حمله کند، وفادار بماند. طبیعتاً شوروی بر اساس توافقنامه یالتا به ارتش ژاپن حمله کرد، ولی منطقی این بود که جنگ را در جایی قطع نمود، که دشمن حاضر به تسلیم شده است، زیرا این امر می توانست جان میلیونها انسان را از خطر مرگ نجات داده و از ویرانی های جنگ خودداری کند. ولی آمریکا پاسخ شوروی را با پرتاب بمب اتمی بر روی هیروشیما و ناکازاکی داد و ژاپن تسلیم شده را به خاک خون کشانید که یک عمل جنایتکارانه محسوب می شد. حال معلوم بود که چرا امپریالیسم آمریکا به پیغام شوروی ها و درخواست سفیر ژاپن واکنشی نشان نداده بود. بمب اتمی وی باید از نظر فنی تکمیل شده و آماده کشتار می شد، تا موقعیت سیاسی و نظامی

امپریالیسم آمریکا را در اقیانوس آرام و در مقابل شوروی و چین تقویت کند و مستعمرات ژاپن و از جمله کشور کره را ضمیمه مستعمرات آمریکا گرداند. تجزیه و تحلیل در پیرامون جنگ کره و اشغال سرزمین کره جنوبی توسط آمریکا و تبدیل آن به یک نیمه مستعمره آمریکائی را نباید به صورت انتزاعی و مجزا، بلکه باید بر این متن تاریخی نگریست.

کشور شبه جزیره کره از سال ۱۹۰۵ به اشغال ژاپن درآمد و در سال ۱۹۱۰ رسماً مستعمره این کشور محسوب شد. طبقات حاکمه ژاپن در جنگ جهانی دوم هزاران نفر زن و دختر کره ای را به زور به فحشاء کشانده و آنها را دسته دسته به جبهه های جنگ برای خوشگذرانی و تمتع جنسی سربازانشان تحت عنوان "دختران تسلی بخش" اعزام می کردند. بسیاری از این دختران جان دادند و میلیونها خانواده نابود شدند. کره ای ها برای نژاد پرستان ژاپنی همواره انسانهای درجه دو به حساب می آمدند. دولت امپریالیستی ژاپن تا به امروز نیز حاضر نشده است به این جنایت ضد بشری اعتراف کرده و از مردم کره پوزش به طلبد و به آنها خسارت دهد. "بشر دوستان" دنیای غرب نیز بر این جنایات ضد بشری سرپوش می گذارند. زیرا برای آنها مانند تف سربالاست.

در جنگ جهانی دوم سرزمین کره بر اساس توافقنامه قاهره در مبارزه با فاشیسم ژاپن، از شمال توسط ارتش سرخ و از جنوب توسط آمریکا اشغال شد و نیروهای ژاپنی در کره در سال ۱۹۴۵ شکست خورده، قلع و قمع گشته و به اسارت در آمدند. مردم کره که اکنون از زیر سلطه استعمار ژاپن بدر آمده بودند، می خواستند کشور مستقل و یکپارچه خود را بنا نهند. متفقین تعهد کرده بودند که خاک کره را ترک کنند. شوروی به تعهد خود وفا کرد ولی آمریکائی ها هرگز به زیر بار این تعهد نرفتند. در پس از جنگ جهانی دوم هر جا آمریکائی ها پا گذاردند آن کشور را تجزیه کردند. چین، کره، ویتنام، آلمان نمونه های روشن آن است.

ولی مبارزات مردم کره برای آزادی و استقلال همواره ادامه داشت و کمونیستها و نیروهای دموکرات در راس این مبارزه قرار داشتند. در بخش شمالی کره، حزب کارگران کره شمالی در سال ۱۹۴۶ در پی ادغام دفتر کره شمالی حزب کمونیست کره و حزب خلق نیون ایجاد شد. رئیس حزب "کیم تو-یونگ" نام داشت. معاونت وی از جمله به عهده "کیم ایل سونگ" پارتیزان کمونیست بود که در کره برای آزادی کشورش از چنگ ژاپن مبارزه می کرد. این حزب در سال ۱۹۴۹ در حزب کارگران کره ادغام شد. بعد از شکست ژاپن و عهدشکنی امپریالیست آمریکا مبنی بر رسمیت شناختن حقوق مردم کره و ترک این کشور و انجام انتخابات آزاد، وضع کره بحرانی شد.

یکی از منابع غربی در اسناد خود استناد کرده، ژنرال "آبه نوبویوکی" (Abe Nobuyuki) که آخرین ژنرال و فرماندار کره در زمان ژاپنی ها، از ابتدای اوت ۱۹۴۵ بود. با چند تن از کره ای های بانفوذ در ارتباط قرار گرفت تا مقدمات انتقال قدرت را بعد از شکست ژاپنی ها با یک عقب نشینی منظم آماده کند، تا خلاء سیاسی در کره بوجود نیاید. وی موفق شد در ۱۵ اوت ۱۹۴۵، نظر "یوه وون هیونگ" (Yuh Woon-hyung)، که یک سیاستمدار هوادار استقلال کره بود را جلب کند، تا مسئولیت حکومت انتقالی را همراه با "کیم کیو سیک" (Kim Kyu-sik) پذیرفته و برعهده بگیرد. وی آمادگی خود را در ۸ اوت ۱۹۴۵ اعلام کرد. وظیفه او تشکیل یک کشور جدید بود و تلاش فراوانی نیز به عمل آورد تا ساختارهای دولتی لازم را ایجاد کند. وی جمهوری خلق کره را در ماه ۱۵ اوت ۱۹۴۵ تاسیس کرد، که این روز به عنوان روز استقلال کره جنوبی رسمیت شناخته می شود. در ۶ سپتامبر ۱۹۴۵ کنگره نمایندگان مردم کره در سنول تشکیل جلسه داد. پایه یک دولت مدرن کره ای تنها سه هفته پس از تسلیم ژاپن گذاشته شد. بیشتر اعضای دولت خواهان استقلال کره بودند. "یوه وون هیونگ" بعدها، در ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۷ با دسیسه "سینگمان ری" عامل بعدی آمریکا ترور شد. در ۷ سپتامبر ۱۹۴۵، ژنرال مک آرتور با بی اعتنائی به خواست مردم کره اعلام کرد که ژنرال "جان ر. هاج" (Hodge) فرمانده لشکر آمریکا، اداره امور کره را برعهده خواهد گرفت. وی در ۸ سپتامبر ۱۹۴۵ نیروهایش در بندر "اینچئون" (Incheon) پیاده کرد. دولت موقت کره یک هیأت نمایندگی را به همراه سه مترجم فرستاد تا با مذاکره با حفظ استقلال کره مانع تقسیم آن شود، اما "جان ر. هاج" حاضر به دیدار با نمایندگان مردم کره نشد. به این ترتیب آمریکایی ها "جمهوری خلق کره" یا "دولت موقت کره" را که در خارج تشکیل شده بود، به رسمیت شناختند.

دولت آمریکا به بهانه ممانعت از رخنه گری کمونیستها و محافل ملی گرای کره ای، "جمهوری خلق کره" را با همه ساختار اداری آن غیر قانونی اعلام کرد. دولت آمریکا حتی "دولت موقت کره" را به رهبری "کیم گو" (Kim Gu) که از تبعید باز می گشت، برسمیت نشناخت. دولت آمریکا تلاش ناموفقی کرد تا با ایجاد اتحادی میان نوکرش "سینگمان ری" و "کیم گو" در ۱۴ فوریه ۱۹۴۵ وزنه ای در مقابل اتحاد ملی کمونیستها بدور "یوه وون هیونگ" (Yuh Woon-hyung)، بوجود آورد. در اثر این اقدام آمریکا، وحدت "دولت موقت کره" که با همه گرایشات ملی بود، از هم پاشید و جناح چپ آن به ایجاد سازمانی بنام وحدت چپ اقدام کرد. "کیم گو" که خواهان استقلال کره و به عروسک دست آمریکائی ها بدل نشده بود، در ۲۰ آوریل ۱۹۴۸ با "کیم ایل سونگ" رهبر کمونیست کره شمالی دیدار کرد تا با تبادل نظر، گامهای مشخصی را برای پایان دادن به جدائی مستمر دو کره در نظر بگیرند. وی حتی با تاسیس جمهوری کره جنوبی در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ به رهبری "یوه وون هیونگ" مخالف بود و آنرا در خدمت تثبیت جدائی دو کره ارزیابی می کرد. "سینگمان ری" جاسوس و دست نشانده آمریکا با فکر وحدت کره مخالف بود و در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۹ با نوطنه سوء قصد به زندگی "کیم گو" خاتمه داد.

آمریکائی ها از طریق "جان ر. هاج"، "سینگمان ری"، یک کره ای ضدکمونیسم را که پس از دهه ها تبعید در آمریکا به کره بازگشته بود، گزینه مناسبی برای اداره کشور می دانستند، چون دوست آمریکایی ها محسوب می شد. دولت کره جنوبی، تحت نظارت "سینگمان ری" در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۸ بر سر کار آمد و چند عملیات نظامی علیه نیروهای دست چپی که با دولت درگیر نبرد مسلحانه شده بودند انجام داد.

در طول ماه اوت، کره ای های مترقی و استقلال طلب، شاخه های بسیج مردمی را در خدمت کمیته تدارک استقلال کره (CPKI) سازماندهی کردند. آنها می خواستند استقلال کره را با تکیه بر نیروهای مردمی فراهم آورند. در ماه مارس ۱۹۴۶، اصلاحات ارضی آغاز شد و طی آن زمین های ژاپنی ها و ملاکان همپیمان آنان تقسیم و به کشاورزان فقیر داده شد. کارزار عظیم سازماندهی بسیاری از شهروندان و کشاورزان تنگدست در کمیته های مردمی در سراسر کشور، سلطه طبقه زمینداران قدیمی را که بعد از شکست ژاپنی ها هنوز بر اقتصاد عقب مانده کره حاکم بودند، در هم شکست. زمینداران تنها مجاز بودند همان قدر زمین داشته باشند که شهروندان فقیری که زمانی زمین های آنها را اجاره می کردند، تا برابری بیشتری در توزیع زمین به دست بیاید. اصلاحات ارضی در کره شمالی انجام پذیرفت و طرح اصلاحات ارضی در میان کشاورزان سراسر کره محبوبیت بسیار داشت. این سبب شد که بسیاری از زمینداران و مباحران سابق به جنوب بگریزند. رژیم دست نشانده کره جنوبی و آمریکا از نفوذ نیروهای مترقی و آزادیخواه و کمونیست بشدت هراسناک بودند و با انجام هرگونه انتخاباتی در سراسر کره مخالفت می کردند.

در فوریه ۱۹۴۶ یک دولت موقت به نام کمیته موقت مردم کره شمالی به رهبری کیم ایل سونگ تأسیس شد.

در همین استان ها و با همکاری با کمیته های مردمی بود که رهبر آینده کره، کیم ایل سونگ توانست نظامی با حمایت مردم به وجود آورد که او را از رقبای سیاسی اش در پیونگیانگ پیش انداخت و به قدرت رساند.

از سال ۱۹۴۸ تا آغاز جنگ کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، نیروهای مسلح هر دو طرف در مجموعه ای از درگیری های خونین در مرز دو کشور شرکت جستند. کره جنوبی که حکومت دست نشانده آمریکا بود می خواست مانع شود تا کره یکپارچه و مستقل بوجود آید و از تحریک بر ضد کره شمالی دست بر نمی داشت. شما اگر تنها به اطلاعات غربی ها قناعت کنید، متوجه می شوید که آنها عکس همه این حقایق را بیان می کنند. از جمله اینکه کره شمالی با انجام انتخابات در سراسر کره مخالف بوده است و هراس داشته که حکومت سینگمان ری بر مسند قدرت استوار شود. و یا اینکه کره شمالی به کره جنوبی تجاوز کرد. تمام اسناد کنفرانس ژنو و سخنرانی رفیق چوئن لای که ما به آن در آینده استناد خواهیم کرد، خلاف این دروغها را آشکار می کند.

علیرغم درگیری های کوچک دو طرف در نقاط مرزی مشترک، غریبها با تبلیغات خویش مدعی اند، اولین جنگ میان دو کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ و با حمله "غافلگیرانه" کره شمالی به کره جنوبی آغاز شد، تو گوئی کره جنوبی بخشی از کشور آزاد شده کره از قید فاشیسم نیست که به تمام کره تعلق دارد؟ تو گوئی این مردم سراسر کره نیستند که باید خودشان بدون دخالت خارجی سرنوشت آینده خویش را رقم زنند. توگوئی کره شمالی بخشی از کشور کره و مردمان کره نیستند و قوای بیگانه اند. لیکن بر اساس برخی اسناد و نوشته ها که خود غربی ها منتشر کرده اند، کره جنوبی جنگ را از دو روز قبل با حمله به شمال، آغاز کرده بود و در واقع کره جنوبی آغازگر جنگ میان دو کره می باشد. (بلوم، ویلیام، کشتن امید-مداخلات ارتش امریکا و ((سیا)) پس از جنگ دوم جهانی، مترجم: منوچهر بیگدلی خمسه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶، چاپ اول، صص ۸۳-۷۹).

برخلاف آنچه در مورد "جنگ طلبی و جنگ افروزی" کره شمالی تبلیغ می شود، مسئولین کره جنوبی به ویژه حاکمان اولیه آن را که می توان دست نشانده و نوکران و گماشته های امریکایی در کره جنوبی دانست که با استبداد و خشونت و جنایت مانع آن شوند که مردم کره استقلال خویش را کسب کنند. این گماشته ها از عوامل اصلی شعله ور شدن جنگ میان دو کره بوده اند و این اقدامات آنان با اجازه و تحت فرمان امریکا صورت می گرفت. چنان که روزنامه نیویورک تایمز در همان روزها به صراحت می نویسد: "عجیب است که حرف های جنگ طلبانه غالباً از زبان رهبران کره جنوبی شنیده می شود، دکتر ری (سینگمان ری اولین رئیس جمهور کره جنوبی) در برخی مواقع ابراز داشته است که ارتش وی، در صورت رضایت واشینگتن دست به تعرض خواهد زد." (بلوم، ویلیام، کشتن امید-مداخلات ارتش امریکا و ((سیا)) پس از جنگ دوم جهانی، مترجم: منوچهر بیگدلی خمسه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶، چاپ اول، صص ۸۳-۸۴).

برخلاف رویه امروزی کره جنوبی که خود را مدافع آزادی، حقوق شهروندی و حقوق بشر و یک کشور دموکراتیک جا می زند، این کشور در دهه ۵۰ میلادی و تحت هدایت امریکا، وضعیت بسیار اسفناک داشته است که با قتل و کشتار منتقدین و مخالفین دولت همراه بوده است، آنگونه که یکی از دیپلمات های امریکایی مستقر در کره می گوید: "شاید بیش از ۱۰۰ هزار نفر بدون محاکمه، به هر شکل به دست نیروهای ری، در طول جنگ کشته شدند." (بلوم، ویلیام، کشتن امید-مداخلات ارتش امریکا و ((سیا)) پس از جنگ دوم جهانی، مترجم: منوچهر بیگدلی خمسه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶، چاپ اول، ص ۹۲).

مسئولیت این جنایات را آقای سینگمان ری Syng-man Rhee به عهده داشت. وی به کمک نظامیان امریکائی، طغیان مردم کره بر ضد اشغالگران امریکائی را در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۴۸ در ججو Jeju با کشتار وحشتناک سرکوب کرد که به عنوان قتل عام حداقل سی هزار نفره "ججو" در تاریخ ثبت شده است.

سینگمان ری کی بود:

وی یک تحصیل کرده امریکا و شهروند کره ای تبار امریکائی بود که چندین دهه در امریکا به سر می برد. نظامیان امریکائی سینگمان ری را با یک هواپیمای اختصاصی امریکایی به کره بازآوردند و پس از مدتی توسط حکومت نظامیان امریکایی در کره به موقعیت ممتاز قدرت رسید. سینگمان ری که مورد پسند امریکا بود، آشکارا طرفدار امریکا و ضد کمونیست بود. در دوران حکومت سینگمان ری، حکومت نظامی امریکاییان، بدین صورت بود که بسیاری از املاک، خانه ها، شرکت های تجاری و سایر املاک ارزشمند را مصادره کردند. به همین دلیل هم نارضایتی هایی هم برای خود بوجود آوردند و هم شورش هایی برای مقابله با سیاست های آنان از جمله جنگ های چریکی شکل گرفت. امریکایی ها هم این شورش را با زدن برچسب «کمونیستی بودن» به شدت و با سانسور و پرده پوشی و دروغ گوئی سرکوب کردند. خوب است که این "قهرمان ملی" آلت دست امریکا را از زبان فرانسویها بشناسید:

داستان کلاه برسینوی سینگمان ری

"مطبوات غربی چه اروپائی و چه امریکائی از فساد حکومت های کره جنوبی ایام حکومت سینگمان ری و ویتنام نگودین دیم داستان ها نقل می کنند که فوق حد تصور است.

روزنامه بسیار معروف پاریس "فرانس سوار" که از ظهر تا نیمه شب هشت بار چاپ می شود و بیش از یک میلیون نسخه به فروش می رسد چند سال پیش از حکومت سینگمان ری داستان زیر را نقل کرد:

"کلاه زیبایی برسلینوی تاجر ایتالیائی را که برای انجام کاری به سئول رفته بود دزدیدند و به کلاه فروش معتبر شهر فروختند، روزی رئیس جمهور قصد کرد کلاهی بخرد و قرار شد شخصا به بازار کلاه سازها برود، قبل از ظهر فرستاده مخصوص رئیس الوزراء به بازار رفت و کلاه عالی و تقریبا نو برسلینو را دید، با کلاه ساز قرار گذاشتند که نود و پنج تومان محرمانه بگیرد و عصر، حضور سینگمان ری، کلاه را پنج تومان قیمت بگذارد، ضمنا مارک برسلینو و ساخت ایتالیا را حک و بجای آن، ساخت کره معرفی کند.

عصر که هیئت دولت و رئیس جمهور به بازار رفتند نقشه به همین صورت اجرا شد، تاجر ایتالیائی هم که جزو ملازمین رکاب بود کلاه خود را شناخت و با کمال حیرت سکوت و تماشا کرد. آنگاه سینگمان ری میان بازار روی چهارپایه ایستاد و فریاد کرد مخالفین بی انصاف من کجایند ببینند صنعت وطن تا چه حد ترقی کرده؟

کجای آسیا می تواند چنین کلاهی بسازد و آنگاه آن را به پنج تومان بفروشد؟

مطالعین می دانند روزنامه فرانس سوار از جراید مرتجع و هواخواه دولت های فرانسه بوده و هست و بنابراین نخواستہ با نشر این خبر، آب به آسیای کمونیست بریزد." (نقل از کتاب الجزایر و مردان مجاهد اثر حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران، مورخ اسفند ۱۳۴۰ صفحات ۷۰ و ۷۱).

وقتی کره شمالی در شرایط توصیف شده در ۲۵ ژوئن سال ۱۹۵۰ میلادی به مقاومت در مورد تحریکات کره جنوبی دست زد، بوق تبلیغاتی آمریکا بر ضد مبارزه مردم کره که می خواستند استقلال و یکپارچگی کشورشان را بدست آورند بلند شد. آمریکا برای پرده پوشی جنایتش پای سازمان ملل متحد را که وظیفه اش پاسداری از حریم، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی اعضایش است و باید در راه صلح بکوشد و مانع جنگ شود بر خلاف نص صریح منشور ملل متحد به میان کشید و سازمان ملل را بیک طرف دعوا بدل کرد و چنین جلوه داد که جنگی که در گرفته است نه میان آمریکا و نوکرانش با مردم کره، بلکه میان سازمان ملل متحد و کره شمالی متجاوز است. ۲۲ کشور در حمایت آمریکا بر ضد کره شمالی به سرزمین کره نیروی نظامی اعزام کردند تا استقلال و آزادی آنرا از بین ببرند. این اقدام ادامه سیاست آمریکا در عدم واکنش به تسلیم شدن ژاپن و پرتاب بمب اتمی بود تا مناطق نفوذ خود را گسترش دهد. این اقدام غیر قانونی، جدا بی شرمانه و بی سابقه بود. آمریکائی ها در همان روز گزار نیروهای استقلال طلب کره شمالی از مدار ۳۸ درجه جلسه فوق العاده شورای امنیت را در عرض چند ساعت (به علت اختلاف ساعت در همان روز-توفان) فرا خواندند و در غیاب نماینده شوروی که به عنوان اعتراض به تحمیل جزیره فرمز (تایوان) و چیانکایچک خائن و نوکر آمریکا به عنوان نماینده خلق چین به شورای امنیت در جلسه حضور نداشت، به صورت غیرقانونی قطعنامه ای بر ضد منشور سازمان ملل متحد با اعلام جنگ علیه یک کشور عضو این جامعه جهانی به تصویب رسانده و فوراً به اجراء گذاردند. آنها نه تنها به کره جنایتکارانه تجاوز کردند، نه تنها سازمان ملل را به ابزار سرکوب و نقض حقوق ملتها و تعیین سرنوشتشان بدست خودشان بدل کردند، بلکه فراریان چینی در جزیره فرمز را نماینده خلق چین جا زده و حقوق نیم میلیارد مردم چین را به زیر پا گذارده و جزیره ای غیر قانونی را به سازمان ملل متحد و شورای امنیت تحمیل کردند. در تمام تبلیغات امپریالیستی بر این همه واقعیات با عبارتهای مکارانه پرده ابهام افکنده می شود. و دروغهای آنها با تکرار به یک کلاغ چهل کلاغ بدل می شود.

در روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۵۰ یعنی سه روز بعد از عبور از مدار ۳۸ درجه، سئول محل حکومت رژیم دست نشانده و پوشالی آمریکا با یاری همه مردم کره سقوط کرد. پنج روز پس از حمله تردیدی باقی نماند که شکست نهایی از آن نیروهای دست نشانده کره جنوبی و متحدش به ویژه آمریکا است. از این رو یکی از بزرگترین جنایات تاریخ بعد از شکست نازیسم و فاشیسم آغاز شد. از این رو آمریکا "احساسات" و "ملاحظات" را کنار گذارد و سواحل کره را محاصره کرده و شروع به بمباران مناطق صنعتی و مسکونی کره شمالی نمود. امپریالیست آمریکا همراه با متحدان ترک، کانادائی، انگلیسی،

استرالیایی و... خود به جنایاتی در کره برای نابودی استقلال آن کشور متوسل شد که در تاریخ بی سابقه است و حزب ما در این باره مجدداً خواهد نوشت. ورود کمونیستهای داوطلب چینی در متن مبارزه انترناسیونالیستی و کمک برادرانه آنها به امر استقلال ملی کره، ارتش آمریکا را به عقب نشینی بازداشت که تا امروز حاضر نشده است به قرار داد صلح با کره شمالی تن در دهد، و خاک کشور کره جنوبی را که بخشی از سرزمین آزاد شده کره است ترک کند و اجازه دهد که مردم کره خودشان در مورد سرنوشتشان تصمیم بگیرند. سیاست امپریالیسم آمریکا در کره سیاست جنگ افروزی و تحریک و نقض همه شرایط آتش بس و ریاکاری و استعماری است. آنها این سیاست تحریک آمیز نظامی و جاسوسی و خرابکارانه را تا به امروز نیز ادامه می دهند و کوهی از تبلیغات دروغ و ریاکاری چاشنی آن می کنند.

جنایت ضد بشری بر ضد خلق کره در تجاوز به کره

بعد از ۲۵ ماه ژوئیه ۱۹۵۰ که نیروهای آزادیبخش ارتش جمهوری دموکراتیک کره برای آزادی خاک کره به نیروهای دست نشانده ژاپن و آمریکا حمله کردند، تلاشهای ارتش آمریکا در "اردوگاه دتريک" (Camp Detrick) - کارخانه ای برای ساختن مواد میکروبیولوژیک جنگی که در فریدریک بود- فورت دتريک تاسیسات نظامی بود که در سال ۱۹۴۳ توسط ارتش آمریکا در کمپ دتريک ایجاد شده بود- توضیحات توفان)- برای ساختن سلاحهای شیمیایی، میکروبیولوژیک و... افزایش یافت. فرانک اولسون که یک پژوهشگر برجسته آمریکایی برای ساختن سلاحهای میکروبیولوژیک بود و در تمام این تحقیقات دست داشت. وی از تجارب و آزمایشات نازی ها بر روی اسرای جنگی در جنگ جهانی دوم استفاده کرد. از جمله از تجارب ژنرال ژاپنی "ایشی شیرو" (Ishii Shiro) ولی این ژنرال ایشی شیرو چه فردی بود:

ایشی شیرو مسئولیت کشتار ۳۰۰ هزار نفر را در چین و شوروی به عهده داشت. وی بر روی ۳ تا ۱۰ هزار اسرای چینی و شوروی آزمایشهای میکروبیولوژیک کرد و در خاتمه جنگ برای اینکه اسناد بدست متفقین نیفتد ۱۵۰ نفر اسرای جنگی باقی مانده را که تحت تاثیر آزمایشات وی قرار داشتند، برای نابودی رد پا و مدارک به قتل رسانید. وی یکی از دانشمندان ژاپنی بود که بر روی سلاحهای کشتار جمعی میکروبیولوژیک و شیمیایی تحت نظر ارتش و سازمان جاسوسی ژاپن کار می کرد و تجارب خویش را از زمان جنگ جهانی اول جمع آوری نموده بود. وی داروها و باکتری ها و میکروبیهای خویش را بر روی انسانها و اسیران جنگی و مردمان مناطق اشغالی آزمایش می نمود. "تولارمی" (Tularemia) یا "تب خرگوش" (Rabbit fever)، "سیاه زخم" (Anthrax)، "طاعون"، "وبا" و... بسیاری باکتریهای خطرناک و مسری در حد استفاده صنعتی و جنگی، در آزمایشگاههای فاشیستها و نازی ها آماده می شدند، تا در جنگ جهانی دوم بر ضد متفقین به کار گرفته شوند. در آلمان دکتر "منگله" (Mengele) و در ژاپن ژنرال "ایشی شیرو" مسئولیت این جنایات را به عهده داشتند. "ایشی شیرو" از انسان برای آزمایشات خویش، بجای خوک هندی آزمایشگاهی استفاده می کرد، زیرا که خوکهای هندی نمی توانستند نتایج دقیقی را به دانشمندان عرضه کنند که از انسانهای زنده انتظار می رفت. وی اسراء را در تحت سرما قرار داده و درجه حرارت را بقدری کاهش می داد تا درجه تحمل انسانها را در ده ها درجه سرمای زیاد زیر صفر تعیین کند. وی انسانها را در تحت فشار هوا قرار می داد تا مرز مرگ و زندگی را در شرایط تحت فشار تخمین زند.

بعد از جنگ "شیرو" به عنوان جنایتکار جنگی دستگیر شد و وعده کرد که تمام اسرار جنایات و نتیجه تحقیقات خویش را در اختیار ارتش آمریکا قرار دهد تا آنها از این تحقیقات بر ضد کمونیستها استفاده کنند. آنها نتایج این آزمایشات را در ۲۲ نوامبر ۱۹۵۲ در کره مورد استفاده قرار دادند. در سال ۱۹۴۶ ایالات متحده آمریکا یک قرار داد سری با "ایشی شیرو" که مسئول واحد نظامی میکروبیولوژیک ۷۳۱ بود امضاء کرد. در ازاء همکاری وی با آمریکایی ها مصونیت پیدا کرد و راهی آمریکا شد و در دادگاه جنایتکاران جنگی در نورنبرگ محاکمه نگردید. مبتکر این قرار داد ژنرال "چارلز اندرو ویلویی" (Charles Andrew Willoughby) بود. وی یک ژنرال فاشیست و در زمان جنگ کره زیر نظر ژنرال مک آرتور رئیس سازمان جاسوسی فرماندهی عالی برای قدرت متفقین بود (Supreme Commander for the Allied Powers (SCAP)). وی به نتایج این تحقیقات برای جنگ کره نیاز داشت.

حال که با یک جنایتکار جنگی که مصونیت آمریکایی پیدا کرد، آشنا شدیم خوب است که دوباره به نتایج پژوهشهای خود آمریکایی ها برگردیم.

فرانک اولسون سرانجام بعد از اینکه مدتها شاهد جنایات آمریکایی ها و استفاده از بمبها و گلوله های میکروبی در جنگ کره بر ضد کره شمالی و داوطلبان چینی بود، وجدانش تاب نیاورد و نتوانست تحمل کند و با ناراحتی وجدان از کار کناره گیری نمود. ولی سازمان سیا نمی توانست کسی را با این

همه اطلاعات به امان خدا رها کند. از کجا معلوم که این وجدان ناراحت دسته گل‌های بیشتری به آب ندهد و اسرار جنایات آمریکا را برای افکار عمومی برملا نکند. وی بدست سازمان سیا ترور شد. تمام اسناد مربوط به این جنایات تکان دهنده را می‌شود در کتاب "نام مستعار آرتی شوک، آزمایشات سری بر روی انسانها توسط سازمان سیا" (Deckname Artischocke) اثر اگمونت. ر. کخ Egmont R. Koch و میسائیل وش Michael Wech مطالعه کرد).

ارتش آمریکا این مواد میکروبیولوژیک را در سال ۱۹۵۰ بر روی ۲۵ سرباز اسیر کره ای در زمان جنگ آزمایش کرد. یکروز بعد از عبور ارتش آزادیبخش جمهوری دموکراتیک خلق کره از مدار ۳۸ درجه به سمت جنوب کشور و آزادی سراسر خاک کره، با فشار آمریکا و در همان روز و در غیاب نماینده شوروی در شورای امنیت که در جلسه به علت اعتراض به نقض حقوق قانونی جمهوری توده ای چین و واگذاری آن به جزیره فرمز در شورای امنیت شرکت نداشت، ۲۲ کشور موافقت خود را به همدستی با آمریکا برای تجاوز به کره و اعزام قوای نظامی به نام "سازمان ملل متحد" که باید حافظ صلح و امنیت ممالک باشد اعلام کردند.

ارتش ارتجاعی آمریکا و متحدانش که به کشتار بی امان در مناطق اشغالی خود دست زدند و سازمانهای مردمی و نهضت‌های مقاومت را سرکوب کردند، سرانجام موفق نشدند اراده مردم کره را در هم بشکنند. آنها برای جلوگیری از شکست خود و قتل عام داوطلبان چینی و ارتش آزادیبخش به استفاده از سلاحهای کشتار جمعی دست زدند. در کنار آن با یاری عمال خویش در کره جنوبی ۲۰۰ هزار نفر را اعدام کردند که در بیش از ۱۶۰ گورستانهای دستجمعی دفن شده اند. رزونامه آلمانی "زود دویچه تسایتونگ" در ۶ و ۷ ماه سپتامبر ۲۰۰۸ نوشت: که ماموران حکومت با رشوه دهی و تهدید افراد به شهادت‌های دروغین اعضاء جمعیت "بُدو (Bodo-Liga) را که یک سازمان چپ بود، بویژه در تابستان ۱۹۵۰ قبل از آغاز جنگ کره، قتل عام کردند "این شهادتها برای توجیه "تصفیه ها" و قتل‌های دستجمعی کافی بود.

تعداد این قتلها به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسد. "در پاره ای موارد بر اساس مدارکی که اخیر در آمریکا قابل بازبینی هستند، سربازان آمریکایی نیز در این کشتار همکاری می‌کردند. تصاویر این تیربارانها را در واشنگتن پیدا کرده اند. مسلماً ژنرال مک آرتور که جنگ کره را رهبری می‌کرد و پنتاگون از این اخبار با خبر بودند. آمریکایی ها برخی از این تیربارانها را به صراحت تأیید کرده اند و اخبار مربوط به آنها را به عنوان "بشدت محرمانه" دسته بندی کرده اند.

این کشتار جمعی تا قبل از چند سال اخیر در کره جنوبی ناشناخته و تابو بود (البته مطبوعات غربی آنرا کتمان می‌کردند و دروغ پخش می‌کردند و گرنه کشتار وحشتناک در کره جنوبی بدست سینگ مان ری و ارتش آمریکا حقیقت همه دانسته بود-توفان) فقط از زمانیکه رئیس جمهور لیبرال "روه مو-هیون" (Roh Moo-hyun) کمیسیون حقیقت یاب را در سال ۲۰۰۵ بوجود آورد تا نه تنها موارد تیربارانها، بلکه موارد نقض حقوق بشر در سه دهه اخیر حکومت نظامی را نیز بررسی کند" بر ملا شد.

بر اساس تحقیقات این کمیسیون در گورستانهای تا کنون گشوده شده، همه مقتولان را با شلیک در مغز به قتل رسانده اند. این نوع قتل نشانه آن است که جمجمه را نمی‌شود، ساختگی کنار هم قرار داد و کوهی از آن ساخت تا حکومت‌های مخالف را بی اعتبار کرد. این جمجمه ها، جمجمه مرده ها نیستند، جمجمه تیرباران شده ها هستند. در حالیکه آقای "آهن بیون اووک" (Ahn Byung Ook) رئیس کمیسیون حقیقت یاب گشودن ۱۶۰ گور دستجمعی را لازم می‌داند، رئیس جمهور بعدی کره آقای "لی میونگ باک" (Lee Myung Bak) مخالف ادامه حقیقت یابی و شفافیت است که پرده از روی جنایات حکومت‌های کره جنوبی و امپریالیستها بر می‌دارد.

دولت کره شمالی که همواره از شفافیت و افشاء جنایات امپریالیستها حمایت کرده است در ماه مه ۱۹۵۱ اعلام داشت که ارتش آمریکا سلاحهای میکروبی و آلوده به باکتری در نزدیکی "پیونگ یانگ" (Pyongyang) پایتخت کره شمالی بکار برده است. باکتری آبله همه جا را گرفته است و ۳۵۰ نفر را تا کنون کشته است. نشریه کیهان لندنی که با قطع بودجه اش توسط سازمان سیا دیگر منتشر نمی‌شود و سخنگوی فارسی زبان وزارت جنگ آمریکا بود و نمی‌شود آنها را متعصب به دفاع از

کره شمالی متهم کرد، در مقاله ای تحت عنوان "ماجرای جنگ کره" در ۱۴/۸ بهمن ماه ۱۳۸۸ نوشت: "آنچه بعد از نوامبر ۱۹۵۰ رخ داد، جنگی فرسایشی بود. سئول مدام بین دو طرف دست به دست شد و بخش شمالی کره بارها و بارها بمباران شد. این وسط، آمریکا یک بار هم استفاده از بمب اتم را آزمایش کرد. اکتبر ۱۹۵۱، چند جنگنده ب ۲۹، بمبهای شبیه بمب هسته ای را روی کره شمالی ریختند. کره ای ها شانس آوردند که نتیجه این عملیات نشان داد بمب خوشه ای از کارایی لازم برخوردار نیست. شاید آمریکا از آزمایش بمب اتمی روسیه در ۱۹۴۹ ترسیده بود." این جنایات ۴ میلیون کشته و زخمی بجای گذارد.

فرمانده نیروهای سازمان ملل اعتراضات و افساءگری های کره شمالی را "دروغ عمدی" نامید و تکذیب کرد. یکسال بعد دولت کره شمالی مجدداً و این بار با حمایت جمهوری خلق چین، اعلام کرد که خلبانان آمریکائی از هواپیماهای اف-۸۶ و اف-۸۲ بمب و مخازن مملو از حشرات آلوده در مناطق چین "لیا او تونگ" (Liaoting) و در امتداد رودخانه "یالو" (Yalu) برای پرتاب بمبهای میکرو بیولوژیک استفاده کرده اند. این سلاحها مملو از باکتری های گوناگون نظیر آبله، سیاه زخم، طاعون، مننژیت و وباست. آنها ادعای خود را با انتشار تصاویر وحشتناک، شهود، خرابیهای ناشی از پرتاب بمب و آزمایشات علمی و اسناد مربوط به آن منتشر کردند. اسناد نشان می داد که آمریکائی ها عنکبوت، موش و صدفهای آلوده فراوانی را در این مناطق ریخته اند. در همان زمان بمبهای آماده پرتاب در آمریکا در "کمپ دتريک" آماده بودند. این بمبها بنام "۴-پاند-بمبها" در انبار "پاین بلاف" (Pine Bluff) در ایالت آرکانزاس نگهداری می شدند. سیاهه مواد آلود و میکروبی وحشتناک و طولانی است. ریچارد هلمز رئیس بعدی سازمان سیا می گفت: "در جنگ با کمونیستها همه چیز مجاز است anything goes".

جالب این است که در سال ۱۹۵۲ در کره شمالی ۳۶ افسر خلبان آمریکائی کتبا و رسماً اعلام کردند که در جنگ از سلاحهای میکروبی استفاده کرده اند. برخی از آنها حتی حاضر شدند در مقابل خبرنگاران اعترافات خود را تأیید کنند. تصاویر این خلبانان و اعترافات آنها نیز در جهان بازتاب وسیع یافت و دیگر برای جنایتکاران آمریکائی ممکن نبود به انکار حقایق بپردازند.

آلن دالس برادر جان فوستر دالس وزیر اسبق امور خارجه آمریکا، از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ رئیس پر قدرت سازمان سیای آمریکا بود. وی در مقابله با اسناد انکار ناپذیر جمهوری دموکراتیک خلق کره و جمهوری توده ای چین با هیاهو و دلقک وار کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد و مدعی شد: "تحقیق انبوه صدها میلیونی انسانی در چین و متحدانشان توسط "شستشوی مغزی" در مقیاس غیر قابل تصور صورت می گیرد، کمونیستها در این فاصله آغاز کرده اند شخصیت فرد را دگرگونه کنند و برای این کار از مواد مخدر استفاده می کنند تا آنها مثل طوطی حرف بزنند و آن چیزهایی را بگویند که کارمندان سرخ به آنها گفته اند. ما در غرب از این بابت به عقب افتاده ایم، زیرا شوروی ها روی انسانها آزمایش می کنند، روی زندانیان سیاسی و ساکنان اردوگاههای کار، و بدتر از همه هموطنان ما را، اسرای جنگی را موضوع آزمایش خود قرار می دهند و ما آمریکائی ها، خوک آزمایشگاهی انسانی نداریم، تا این فن خارق العاده را تجربه کنیم." وی اضافه کرد که در کره شمالی: "تعداد قابل توجهی از بچه های ما" با روش "شستشوی مغزی" تغییر جهت داده اند، آنها اعترافات بی معنا کرده اند که گویا ما در یک جنگ میکرو بیولوژیک دست داشته ایم. این اعترافات از اول تا آخر ساختگی هستند."

وی ادامه می دهد: "بچه های آمریکائی ما در مقابل یک گروه کارشناسان کمونیست بلند می شوند... و تمام جزئیات ماموریت و پروازشان را بازگو می کنند... و اعتراف می کنند که بمبهای آلوده و میکرو بیولوژیک در روی اهداف کره شمالی پرتاب کرده اند. معلوم می شود که چینی ها با یاری قوای شیطانی موفق شده اند، افسران آمریکائی را که در وفاداری آنها بهیچوجه شکی نیست در طی ماه ها بازجویی اعتراف کامل ساختگی به آنها بقبولانند". (صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ همانجا. اصل سند طولانی است و ما به علت محدودیت صفحات توفان تنها گزیده هائی از آن را منتشر کرده ایم).

آیا این دروغها شبیه دروغهائی نیست که جرج بوش در مورد عراق و اوباما و جان کری در مورد سوریه و آیزنهاور در مورد ایران و کندی و جانسون در مورد ویتنام و کامبوج و... بر زبان جاری

ساختند. ماهیت وحشتناک و ریاکار امپریالیسم که از هیچ جنایتی روی گردان نیست تغییر نکرده است. باید به هوش باشیم.

حقیقت این است که خود آمریکائی ها در همکاری با دانشمندان کانادائی در پی یافتن روشهای تغییر شخصیت از طریق شوک الکتریکی و داروهای شیمیائی و مواد مخدر نظیر ال اس دی و نظایر آنها با آزمایش روی انسانها بودند. آنها این کار را در بیمارستان های روانی روی بیماران انجام می دادند. اسناد زیادی در مورد این جنایات آمریکا در کتاب "دکترین شوک: ظهور سرمایه داری فاجعه: اثر "نایومی کلاین" برگردان به فارسی، شهابی و نبوی". در این زمینه در صفحه ۶۱ کتاب می خوانید: "روابط سازمان سیا و محققان کانادایی در اول ژوئن ۱۹۵۱، و در دیداری بین نمایندگان آژانس های اطلاعاتی و اساتید دانشگاهی سه کشور در هتل ریتز/کارلتون شهر مونترال کانادا، آغاز شد. موضوع دیدار مزبور این نگرانی فزاینده جامعه اطلاعاتی غرب بود که کمونیستها به نحوی روش "شستشوی مغزی زندانیان جنگی را کشف کرده اند. شاهد مثال آن هم این نکته بود که سربازان آمریکائی اسیر در کره شمالی، ظاهرا بدون هیچ گونه اجبار و به میل خود، جلوی دوربین ها ظاهر می شدند و سرمایه داری و امپریالیسم را محکوم می کردند..". آمریکائی ها تصمیم گرفتند که خودشان در این عرصه به فعالیت بپردازند و روش شستشوی مغزی را اعمال کنند. اسم آن در واقع "ذهن زدائی" بود. با روشهای شوک الکتریکی و داروهای مخدر و شکنجه حافظه شما را بقدری نابود می کردند که شما بدوران بچگی بازمی گشتید. اسناد این جنایات آمریکائی ها فاش شد ولی مطبوعات "دموکراتیک" غرب به روی این جنایات ضد بشری سرپوش گذارده و از کنار آن ضمنی می گذرند. ولی این آزمایشات یک واقعیت را نشان داد. در صفحه ۸۲ همان کتاب نتایج این آزمایشات که با شکست روبرو شدند در این عبارت خلاصه می شود: "کامرون، در این عرصه، مظهر ناکامی عظیمی بود. حتی اگر وی بیمارانش را دچار پسرفت کامل ذهنی هم می کرد، آنان پیامهای وی را، که روی نوار ضبط شده بود و پیاپی پخش می شد، هرگز جذب نمی کردند یا نمی پذیرفتند". آزمایشات نشان می دهد که می شود ذهن را نابود کرد ولی نمی شود ذهنیت جدید بجایش گذارد و مغزی را با مغز دیگر عوض کرد. افسانه "شستشوی مغزی" با دارو و شوک الکتریکی بی معنا و ضد علمی است. این نتایج نشان می داد که اعترافات خلبانان آمریکائی نمی توانسته ساختگی باشد و به مغز آنها تزریق شده باشد. آنها از جنایاتی پرده بر می داشتند که خودشان در آن دست داشتند. امروز از واقعیت جنایات آمریکا در کره و کشتار میلیونی مردم صحبت نمی کنند ولی تا دلتان بخواهد از گرسنگی، بی خانمانی، فقر و آدمخواری مردم کره شمالی افسانه سرائی می شود تا پرده استتاری بر جنایات آمریکائی ها باشد. در این شستشوی مغزی که سازمانهای دست راستی و "کمونیستهای تواب" نیز در آن شرکت دارند، امپریالیست آمریکا با موفقیت روبرو شده است.

کنفرانس ژنو و حق تعیین سرنوشت خلق گُره

سخنرانی رفیق چوئن لای در مورد مسئله گُره در ۲۲ ماه مه ۱۹۵۴ در کنفرانس ژنو: "...آقای رئیس برای کسب وحدت گُره بر اساس استقلال، صلح و دموکراسی، وزیر امور خارجه جمهوری خلق گُره آقای "نام ایل" (Nam Il) در ۲۷ آوریل (۱۹۵۴) پیشنهاداتی کرد، که انجام انتخابات آزاد در سراسر گُره، خروج همه نیروهای نظامی خارجی از گُره در عرض یک مدت زمان تعیین شده، قبل از انجام انتخابات سراسری گُره، و تنش زدانی صلحجویانه در گُره، صورت پذیرد، تضمین آن توسط دولی است که عمیقا به استقرار صلح در خاور دور علاقمندند. اینکه این پیشنهادات، عاقلانه اند، جای بحث ندارد. در جریان مباحثات، هیچکس هنوز نتوانسته دلایل قویا مستندی علیه این پیشنهادات ارائه دهد. روشن است که این پیشنهادات که از جانب هیات های نمایندگی جمهوری خلق چین و اتحاد شوروی مورد پشتیبانی قرار دارند، می توانند به عنوان مبنائی در خدمت انعقاد یک قرار داد، در کنفرانس قرار گیرند. (تکیه از توفان).

با وجود این هیاتهای نمایندگی پاره ای ممالک با تلاشهای مستمر و مکرر، اصرار می ورزند، تا به این کنفرانس قطعنامه غیر قانونی ۷ اکتبر ۱۹۵۰ سازمان ملل متحد را تحمیل کنند که به موجب آن و همچنین به موجب خواست این هیاتهای نمایندگی باید نیروهای نظامی سازمان ملل که اساسا لشگرهای ایالات متحده آمریکا هستند، در گُره باقی بمانند، و سازمان ملل متحد بر برگذاری انتخابات سراسری گُره نظارت کند و به این ترتیب بر سر راه این کنفرانس برای یافتن راه حل بخاطر حل مسئله گُره سنگ اندازی می کنند.

ما قبلا به این امر اشاره کردیم که بر اساس دسیسه چینی ایالات متحده آمریکا، سازمان ملل متحد در جنگ گُره، خود به یک طرف مجری جنگ بدل شده است و به این ترتیب توانائی و اقتدار اخلاقی خویش را مبنی بر یک برخورد بدون تعصب از دست داده است.

در موضعگیری ۱۱ ماه مه وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی و. م. مولوتف به این واقعیات غیر قابل انکار اشاره کرد، که سازمان ملل متحد خود را تا به امروز چنین خار و خفیف مانند زمان رویدادهای گُره نکرده بود.

قطعنامه های غیر قانونی سازمان ملل متحد، پیرامون مسئله گُره ناقض کامل اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد و نقطه مقابل آن است. منشور ملل متحد هدف خود را حفظ صلح و امنیت جهانی قرار داده است. با وجود این سازمان ملل متحد بر تجاوز ایالات متحده آمریکا به گُره صحه گذارد و از کنار تجاوز و اشغال جزیره تایوان متعلق به چین توسط ایالات متحده آمریکا رد شد و بی شرمانه چین را به مثابه متجاوز معرفی کرد و عملیات ایالات متحده آمریکا را برای گسترش جنگ گُره ترغیب نمود و به این ترتیب تهدید مستقیمی علیه امنیت چین و آسیا را موجب شد. اصول منشور ملل متحد موکدا دخالت در امور داخلی گُره را در نظر دارند و باید مانع شوند تا خلق گُره مسایل متعلق بخود را خودش حل کند. این قطعنامه های غیر قانونی تحت شرایطی تصویب شدند که حق جمهوری خلق چین را برای عضویت در سازمان ملل نقض کرده و جمهوری دموکراتیک خلق گُره نمی توانست در جلسه حضور داشته باشد. این قطعنامه علیرغم مقاومت شوروی و سایر ممالک، با وجودیکه بسیاری دول آسیائی با آن موافق نبودند، پذیرفته شد. این قطعنامه ی یک جانبه و غیر قانونی مدتهاست بیهودگی خود را برای حل صلحجویانه مسئله گُره نشان داده و ثابت کرده است.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

سخنرانی رفیق مالنکف در ۸ اوت ۱۹۵۳ در کنگره عالی شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

وی در بخش مربوط به "وضعیت جهانی و سیاست خارجی اتحاد شوروی" از جمله در مورد مسئله گُره چنین گفت:

"در شرق خونریزی که جان انسانهای بی شماری را به کام خود کشید و خطر جدی اختلافات بین المللی را به همراه داشت، به پایان رسیده است.

...
خلفهای سراسر جهان از انعقاد قرارداد آتش بس در گُره با مسرت فراوان استقبال کردند. آنها بدرستی این واقعیت را به عنوان پیروزی نیروهای صلح طلب ارزیابی می کنند (ابراز احساسات شدید). بیش از سه سال است که اردوگاه صلح و دموکراسی برای پایان دادن به جنگ گُره مبارزه می کند. این مبارزه با امضای قرارداد آتش بس با موفقیت روبرو شد. صلح طلبی میلیونها انسان به آن چنان پیروی قدرتمند و موثری تبدیل شد که تجاوزگران باید آنرا به حساب می آوردند.
زمانیکه محافل تجاوز جنگ گُره را آغاز کردند امیدوار بودند که خلق گُره را به زانو در آورند. دخالتگران که جنگ علیه جمهوری خلق گُره را برانگیختند، دچار اشتباه شدند. آنها قادر نشدند خلق نام آور گُره را خورد کنند. زمانیکه دخالتگران به ماجراجویی جنگ دست زدند تصور می کردند که به اهدافشان با یک ضربه برق آسا و بدون تلاش قابل ذکری نایل خواهند آمد. لیکن در عمل همه چیز طور دیگری شد. دخالتگران درگیر جنگی خونین، طولانی شدند که ناچار شدند بعد از خسارات انسانی و مادی فراوان، پس از اینکه آبروی نظامی آنها اساسا در هم شکسته بود، از نقشه های راهزنانه خویش دست بکشند. همانطور که حقیقتا گفته می شود رفته بودند پشم بیارن لیکن پشم تراشیده برگشتند (خنده حصار در سالن و ابراز احساسات شدید).

پیکار خلق گُره برضد دخالتگران و مزدورانشان از دارو دسته سینگ مان ری ثابت کرد، که وفاداری به آرمان آزادی و استقلال سرزمین خویش، ایستادگی، شجاعت و قهرمانی توده ها را برمی انگیزد. خلق گُره که مورد تهاجم قویترین ماشین جنگی امپریالیسم مدرن قرار گرفت، شکست ناپذیر شد، زیرا که وی برای یک آرمان عادلانه می رزمید. هماهنگ با آن، رفتار اصیل قهرمانانه داوطلبان خلق چین که بیاری خلق گُره شتافتند تا ابد در حافظه انسانها باقی می ماند. (ابراز احساسات شدید و طولانی).
خلفهای شوروی به خلقهای گُره و چین از صمیم قلب بخاطر کسب آتش بس تبریک می گویند.
وظیفه کنونی این است که برای خلق رنج دیده گُره که به بهای قربانیان فراوان حق تعیین سرنوشت خویش و کشورش را به دست آورده است، زندگی نوین و صلح آمیزی را فراهم آوریم.
ما انسانهای شوروی عمیقا آرزومندیم که زندگی خلق نام آور گُره در صلح شکوفا شود. اتحاد شوروی به خلق گُره یاری می رساند تا جراحات عمیق ناشی از ضربات جنگ را درمان کند. (ابراز احساسات شدید و بسیار طولانی). دولت تصمیم گرفت فوراً برای احیاء اقتصاد پاشیده گُره یک میلیارد روبل در نظر بگیرد. (ابراز احساسات شدید و طولانی). ما یقین داریم که مرجع عالی شوروی به این تصمیم به اتفاق آراء رای موافق خواهد داد. (ابراز احساسات شدید). (گزارش مالنکف به کنفرانس عالی شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۸ اوت ۱۹۵۳ صفحات ۲۵ و ۲۶).

جمهوری خلقی آلبانی

راديو تیرانا به نقل از "زری ای پوپولیت" ارگان حزب کار آلبانی در ۱۹۷۵/۶/۲۵ در گفتار خویش بیان کرد:

"امپریالیست آمریکا... اعلام کرد، که آنها در گُره جنوبی همچنان هزاران سرباز خود را نگاه خواهند داشت، و پایگاههای نظامی و تسلیحات و از جمله تسلیحات اتمی خویش را نسبت به قبل بیشتر تقویت خواهند کرد. وزیر جنگ ایالات متحد شلزینگر در ۲۰ ژوئن اعلام کرد که ایالات متحده آمریکا امکان استفاده از بمب اتمی بر ضد گُره شمالی را از نظر دور نمی دارد".

در همان تاریخ راديو تیرانا اعلام کرد: "سخنگوی وزارت خارجه جمهوری دموکراتیک خلق گُره در طی بیانیه ای تحریکات جدید جنگی امپریالیستهای آمریکائی و فشارهای تحریک آمیزی را که بر ضد جمهوری دموکراتیک خلق گُره بکار می گیرند، محکوم کرد. بیانیه تاکید می کند که امپریالیستهای آمریکائی در گُره جنوبی مقدار فراوانی تسلیحات اتمی و اخیراً موشکهای هدایت شونده مستقر ساخته اند. بر اساس به اصطلاح "راهبرد آسیائی" خویش، پایگاههای تجاوزگرانه اتمی جدیدی در گُره جنوبی

ساخته اند. آنها حتی عربده می کشند که چنانچه صلاح بدانند به حملات همه جانبه نظامی دست زده و در جنگ جدید از بمب اتمی هم استفاده خواهند کرد. در خاتمه ی بیانیه تاکید می شود که "دولت آمریکا باید به مانورهای خطرناک و تحریک آمیز خویش برای برانگیختن جنگ جدیدی خاتمه دهد. همچنین باید به نقش خویش در حمایت و دفاع از دارو دسته پاک-یونگ-هی pak-jung-he خاتمه دهد و نیروهای متجاوز خویش را از گره جنوبی خارج کند."

